

جنبش مردم مرعوب نمی‌شود  
اعدام‌ها را متوقف کنید!



اصلی‌ترین سیاست رژیم در مواجهه با جنبش مردم، سرکوب هرچه بیشتر آن است. هم اکنون با توجه به فرارسیدن سالگرد انقلاب ۲۲ بهمن، رژیم تلاش دارد تا برای کنترل اوضاع و مهار آن، با گسترش سرکوب و صدور احکام اعدام، توده‌ها را از حضور در خیابان بازدارد. ما ضمن محکوم کردن این اعدام‌ها، خواهان توقف سریع آنها هستیم.

کمیته مرکزی سازمان صفحه ۲۰

## از جنبش عملی تا تلاش فکری

مشکل اما، به اصطلاح اصلاح طلبان حکومتی، که بر سر انتخاب قرار گرفته‌اند، تنها بر نمی‌گردد بلکه همچون سی سال گذشته به آن دسته از "رهبران" و "فعالان" برمی‌گردد که به نام چپ و سکولار و در اغلب موارد از زاویه عضویت در جریانی سیاسی دارای پلاتفرم و برنامه‌ای با مضمون دمکراتیک و چپ، از همه چیز دفاع می‌کنند غیر از دمکراسی و الزامات یک ساختار دمکراتیک.

رنوف کعبی صفحه ۱۱

## عملیات القاعده و طالبان روز به روز دقیق‌تر می‌شود

خاتم ایگناس اشتابوب - روزنامه آلمانی زبان بودند

برگردان: مرضیه دانش صفحه ۱۷

# استمرار جنبش دموکراتیک توده‌ها علیه استبداد مذهبی

جمعبندی تحولات جنبش اعتراضی مردم در شش ماه گذشته

برخلاف تصورات مصلحت‌اندیشانی که از «تند شدن شعارها» و «بالا رفتن سطح مطالبات» بیمناک شده‌اند، توده‌های مردم در جریان مبارزات قبلی و جاری خود به تجربه دریافته‌اند که رژیم حاکم به سهولت به خواست‌های حق طلبانه شان تن نمی‌دهد، مگر آن که «خطر» از دست رفتن کنترل اوضاع را احساس کند و یا در سرآشوب سقوط قطعی قرار بگیرد. بدیهی است که در تنظیم و تعیین شعارهای واحد و متمرکز جنبش مرکب و متنوع موجود، افزودن بر خواسته‌های مشترک شرکت کنندگان، ملاحظات مربوط به جلب نیروهای بیشتر به جنبش و متقابلاً ریزش افزونتر در قوای دشمن را در مد نظر قرار می‌دهند. اما این موضوعی است که به مسئله تأمین حد معینی از هماهنگی و همکاری در میان نیروها و گرایشهای درون جنبش جهت تضمین تداوم و گسترش آن ارتباط می‌یابد.

کمیته مرکزی سازمان صفحه ۲

## این اعدام‌ها برای چیست؟

تا مردم پاسخی به مجموعه نابسامانی‌های خود نبینند، آرام نمی‌گیرند و به خانه بازخواهند گشت. امروز مردم از هر مراسمی فرصت می‌سازند. امروز مقاومت و ایستادگی مردم ترس به جان دستگاه ولایت و سردمداران سپاه و وزارت اطلاعات انداخته است. نفس استمرار جنبش مهترترین عامل تضعیف و از دست رفتن روحیه حکومتیان خواهد شد. ۲۲ بهمن ضربه دیگری است که تیغ دستگاه سرکوب رژیم را کند میکند و از کار خواهد انداخت.

محمد اعظمی صفحه ۵

## وفاق ملی مول آزادی‌های فردی، حقوق شهروندی و حاکمیت ملت ایران با برگزاری منظم انتخابات آزاد

وفاق ملی نه سیاسی- تشکیلاتی، بلکه فرهنگی است. وفاق ملی جایگزین احزاب و ائتلافات نیست. فصل مشترکی است که میان احزاب و ائتلاف‌های گوناگون، همسویی عملی و تفاهم ملی را پیدایی می‌بخشد. وفاق ملی از دینامیسمی برخوردار است تا مبارزات کنونی را هوشمندانه سازد. نادر عصاره صفحه ۷

## دو بیانیه، دو سیاست

اگر بیانیه میرحسین موسوی برای حل بحران کنونی پیشنهاد نوعی «آشتی» بین جناح‌ها را دارد و آگاهانه «ولی فقیه» را از زیر ضرب خارج کرده است، بیانیه پنج نفر در پی تصفیه جناح مقابل، تضعیف جایگاه ولایت فقیه و کاهش اقتدار آن است.

احمد آزاد صفحه ۱۴

## بیانیه شماره ۱۷ موسوی، قدرت‌ها و ضعف‌ها

ضعف دیگر این بیانیه این است که باردیگر آقای موسوی رنگارنگی جنبش سبز را که پیش از این بارها مورد تأیید قرار داده بود از یاد می‌برد و جنبش سبز را دوباره اسلامی معرفی می‌کند. محمد اعظمی صفحه ۶

## بیانیه شماره ۱۷ میرحسین موسوی گامی مثبت در جهت مل بمران

بیانیه شماره ۱۷ میرحسین موسوی با ارائه راه حلی منطقی برای بحران کنونی، حکومت را به عقلانیت و آشتی با ملت دعوت و راه گذار به دمکراسی را هموار می‌کند. مسعود فتحی صفحه ۸

## با دوستان مروت، با دشمنان مدارا

بیانیه میرحسین موسوی را می‌توان بیانیه‌ای چند وجهی دانست. بیانیه‌ای سیاستمدارانه و با اخلاق. او حاکمیت را به عقلانیت فرا می‌خواند و البته به ایشان هشدار می‌دهد که اگر دستی که به مدارا دراز شده را نپذیرند، خود مسنول هر اتفاقی خواهند بود. جرس \_ علی پویان صفحه ۱۰

## استمرار جنبش دموکراتیک توده‌ها علیه استبداد مذهبی

جمع‌بندی تحولات جنبش اعتراضی مردم در شش ماه گذشته

برآمد اخیر جنبش آزادیخواهانه و عدالت‌خواهانه مردم که در پی تقلب وسیع انتخاباتی و با اعتراضات به «انتخاب» مجدد احمدی‌نژاد، از خرداد گذشته، در سرزمین ما آغاز گردیده و شگفتی جهانیان را برانگیخته است، در برابر سرکوبگری‌های وحشیانه رژیم حاکم از پای درنیامده، بلکه ابعاد تازه‌ای یافته است. این جنبش، طی شش ماه گذشته رشد و گسترش پیدا کرده، شعارها و خواست‌های آن نیز بسی رادیکال‌تر شده است. ویژگی‌های عمده، سیر تحولات ناگهانی و چشم‌انداز آتی آن را می‌توان بطور اجمالی، چنین برشمرد:

۱- جنبش اعتراضی که در بهار امسال سر برآورده اساساً جنبشی خودجوش و خودانگیخته است. بهانه بروز این جنبش به انتخابات ۲۲ خرداد و تقلب وسیع جناح غالب حکومت در آن برمی‌گردد، اما ریشه آن در نارضایتی عمیق و نفرت انباشته مردم از حکومت نهفته است. با وجود برخی تلاش‌ها برای سازماندهی یا هدایت آن، این جنبش در اساس غیرسازمان یافته و خودانگیخته باقی مانده است. جنبش اعتراضی مردم فاقد رهبری متمرکز و هدایت از بالا است و عمدتاً به شیوه‌ای خودگردان عمل می‌کند. ارتباطات و هماهنگی‌های درون آن، چه با استفاده از روش‌های سنتی و چه با بهره‌گیری از ابزارهای مدرن ارتباطی، غالباً محلی و پراکنده و یا افقی و شبکه‌ایست و نه سرناسری و یا عمودی و هرمی. این از جمله خصوصیات مثبت جنبش بوده که مقابله و توقف آن را هم تا کنون برای حکومتگران دشوارتر ساخته است.

۲- جنبش اعتراضی جاری، یک جنبش عمومی است که شرکت کنندگان در آن، از اقشار و طبقات مختلف جامعه هستند. فعالیت‌های جسورانه و پیگیرانه زنان، جوانان و دانشجویان در این میان بسیار مهم و چشمگیر بوده است. نهادهای مقاومت و مبارزه در این حرکت، نه تنها منحصر به مردان نیست، بلکه زنان جایگاه ویژه‌ای پیدا کرده‌اند. تنوع و تکثر افشار و گرایش‌های گوناگون در این جنبش که در شعارهای آن نیز بازتاب می‌یابد، از نقاط قوت اصلی آن محسوب می‌شود که به علاوه، رشد سطح عمومی جنبش دموکراتیک در جامعه ما را نیز خاطر نشان می‌سازد.

۳- با وجود همه تقلاها و ترفندهای رژیم اسلامی برای خاموش کردن صدای اعتراض و توقف جنبش حق طلبانه و آزادیخواهانه توده‌ها، این جنبش در شش ماه گذشته استمرار و گسترش یافته است. در این مدت، افشار مردم با بهره‌گیری مبتکرانه از مراسم و تجمعات رسمی و حکومتی نظیر نماز جمعه و «روز قدس» و مناسبت‌های تقویمی و تاریخی مانند «۱۳ آبان»، «۱۶ آذر»، «تاسوعا و عاشورا» و یا فرصت‌ها و مناسبت‌های دیگر،

فرباد اعتراض خود علیه حاکمان را بلند کرده و حرکت خود را تداوم بخشیده‌اند. این حرکت در مسیر استمرار خویش از گسترش و ارتقای چشمگیری نیز برخوردار گشته است:

گرچه از آغاز این جنبش، طبقه متوسط شهری نقش برجسته‌ای در آن ایفا کرده، اما نه تنها اقشار دیگری وارد میدان شده‌اند، بلکه شعارها هم رادیکال‌تر شده‌اند. حرکتی که در آغاز، عمدتاً محدود به تهران و چند شهر بزرگ دیگر بود به تدریج و در تداوم خود، تعداد بیشتری از شهرها و حتی شهرهای متوسط و کوچک مثل کرمان، اردبیل، اراک و نجف آباد را هم دربرگرفت. در روز «عاشورا» (۶ دی)، بسیاری از شهرهای کشور شاهد تظاهرات گسترده ضد حکومتی و با تبدیل مراسم سوگواری سنتی به اعتراضات علیه حکومتگران بود. در حالی که در ابتدا شعارها و خواست جنبش عمدتاً در ابطال و برگزاری مجدد انتخابات خلاصه می‌شد که «رای من کو» بیانگر آن بود، تدریجاً شعار «مرگ بر دیکتاتور» عمومیت یافت و سپس «مرگ بر خامنه‌ای» و «مرگ بر ولایت فقیه» و یا «جمهوری ایرانی»، آشکارا تغییر نظام را مطرح می‌سازد. گذشته از اکثر شعارهای آزادی و دموکراسی خواهی که ماهیت و عملکرد استبدادی و سرکوبگرانه رژیم را آماج خود دارد، برخی شعارها علیه دیگر سیاست‌ها و اقدامات آن نیز در تظاهرات طنزین انداز می‌شود: «پول ملت چی شده/ خرج اتمی شده!»، «بیکاری، اعتیاد، جنایت/ نتیجه ی بیست ساله ولایت!» و...

۴- گسترش و رادیکال‌تر شدن جنبش خود انگیخته مردم در این دوره، برخاسته از عوامل و زمینه‌های گوناگونی است که تأمل بر آنها بویژه از لحاظ استمرار و توسعه آتی جنبش، حائز اهمیت است. پیش از هر چیز پیداست که ناتوانی رژیم در نطفه خفه کردن آنچه را که «فته» می‌خواند، موجب جرأت و جسارت فزاینده معترضان و پیوستن گروه‌های دیگری از مردم به جمع آنها بوده است. در واقع، عمق نارضایتی و دامنه نفرت مردم از حکومت بسیار فراتر از حد تصور و ارزیابی مستبدان حاکم بوده که همچون همه اسلاف و اقربان خویش، دچار «خود بزرگ بینی» و «کوته بینی» مزمن اند. اما چگونگی مقابله و شیوه‌های برخورد دارودسته خامنه‌ای و احمدی نژاد و سپاه به اعتراضات، نه تنها باعث توقف آنها نشد بلکه بنوبه خود آنها را وسیع تر و رادیکال تر ساخت. اهانت‌های مکرر به معترضان و شعور مردم، آتش خشم آنان را شعله ور کرد و خشونت بی‌پروائی که در برابر تظاهرات آرام و مسالمت‌آمیز توده‌ها به کار گرفته شد، نه فقط آنها را به عقب نرساند بلکه عزم آنها را در پیگیری خواست‌هایشان استوارتر کرد. انتشار اخبار تکان دهنده از

جنایات، تجاوزات و شکنجه‌گریها در زندانهای پنهانی و آشکار رژیم، افکار عمومی جامعه را منقلب و حتی گروه‌هایی از طرفداران حکومت را نیز مردد و یا منفعل ساخت. پخش «اعترافات» تلویزیونی بازداشت شدگان و تکرار ترفندهای تبلیغاتی نسبت دادن تظاهرات به «عوامل بیگانه» یا قدرتهای خارجی، بیش از هر چیز رسوایی و درماندگی خود گردانندگان حکومتی را آشکارتر کرد. تهدیدات و برخوردهای خشونت آمیز خامنه‌ای با مردم معترض و حمایت‌های همه جانبه وی از سپاه و بسیج و دولت جعلی احمدی نژاد، بیش از پیش مردم را به این نتیجه رساند که ریشه مشکلات در اینجا، در ولایت فقیه و نظام حکومت اسلامی نهفته است.

پاسخ توده‌های معترض به سرکوبگری‌های وحشیانه جناح خامنه‌ای- سپاه در عمل، در گسترش صفوف و رادیکال‌تر شدن خواستهایشان بازتاب یافته است. ابراز همبستگی و همدردی با خانواده‌های قربانیان، بازداشت شدگان و زندانیان سیاسی موجب انسجام و فشرده شدن صفوف معترضان از اقشار گوناگون شده است. به کارگیری ابتکارات مختلف و استفاده از شیوه‌های نوین ارتباطی و اطلاع‌رسانی، در شکستن سدهای سانسور رژیم بسیار مؤثر بوده و از این رو نیز در گسترش جنبش اعتراضی نقش مهمی داشته است. حرکتها و حمایت‌های نیروهای اپوزیسیون و همه ایرانیان آزادیخواه و دموکرات در خارج از کشور، در افشای جنایات حکومت اسلامی و برانگیختن پشتیبانی افکار عمومی جهانی و مجامع بین‌المللی از جنبش دموکراتیک مردم ایران نیز در این زمینه، تأثیرگذار بوده است.

۵- طی ماههای اخیر، پافشاری چهره‌ها و نیروهای اصلاح طلبان حکومتی از جمله آقایان کروبی و موسوی بر خواستهای خود و افشاکاری سرکوبگری‌های ددمنشانه جناح خامنه‌ای- سپاه و مقاومت در برابر زورگویی‌های این جناح، از عوامل مهم استمرار جنبش اعتراضی به شمار رفته است. گرچه اینان در صدد مهار جنبش جاری و محدود ساختن آن در چارچوب تنگ جمهوری اسلامی هستند، اما مادام که بر خواستهای خویش پای فشارند و مرعوب تهدیدات جناح حاکم نگردند، امکان شکاف وسیع در درون جنبش اعتراضی و همگانی و نیز امکان سرکوب وسیع را ضعیف خواهند کرد. متأسفانه بیانیه‌های اخیر چهره‌های اصلاح طلب و حامیان آنها و بویژه اظهارات آقای خاتمی در تشبیه اعتراضات مردمی به «غلط کردن»، گامهایی در راستای فوق نبود و نقطه عطفی را در رابطه نیروهای دخیل در این جنبش با هم، پدیدار ساخت.

انتشار آخرین بیانیه (شماره ۱۷) میرحسین موسوی بعد از تظاهرات گسترده معترضان در «عاشورا»، و همچنین بیانیه «۵ نفر» و سخنان مهاجرانی و خاتمی در حمله به غیر «خودی»، هاری دیگر مسئله بحث‌انگیز نقش و جایگاه شخصیت‌های اصلاح طلب حکومتی در جنبش جاری مردم را مطرح می‌سازد. موسوی در این بیانیه ضمن تأکید < صفحه ۳

## صفحه ۲ &lt;

بر برخی خواست ها که قطعاً برای جنبش اعتراضی مفید و مثبت است، «راه حل» هائی برای «مشکلات» و «بحران موجود» ارائه می‌دهد که بعضاً در تناقض آشکار با خواسته‌های مشترک امروز بخش عمده جنبش دموکراتیک مردم قرار می‌گیرد. وی با عقب نشینی از مواضع پیشین خود، نه تنها «ولی فقیه» را از زیر ضرب خارج می‌کند بلکه از طرح «عدم مشروعیت سیاسی» دولت احمدی نژاد خودداری کرده و این دولت را به رسمیت می‌شناسد. موسوی از طرح صریح خواست «انتخابات آزاد» (باتعریف و معیارهای شناخته شده آن) هم امتناع و «الگوی» مورد نظر خود را به «مجالس اولیه انقلاب» حواله می‌دهد. چنان که «حقوق مردم برای اجتماعات قانونی و تشکیل احزاب و تشکل ها» نیز به اجرای «اصل ۲۷ قانون اساسی» رژیم احاله می‌شود.

در بیانیه «۵ نفر»، خواسته‌های طرح شده رادیکالتر و نزدیکتر به خواسته‌های جنبش مردم است، اما به نظر میرسد که این بیانیه، که بلافاصله پس از بیانیه میر حسین موسوی منتشر شده، با طرح خواسته‌های رادیکالتر و وظیفه نوعی تقسیم کار را برعهده داشته و در حالی که بیانیه موسوی به اصطلاح کف مطالبات اصلاح طلبان را طرح می‌کند، این بیانیه وظیفه طرح اصلاحات حداکثری آنها را دارد. همزمان مصاحبه مهاجرانی و تاکید وی بر حفظ نظام و حمله وی به غیر «خودی» ها، ضمن آن که این بیانیه صرفاً خامنه‌ای را هدف حمله خود قرار می‌دهد و نه اصل ولایت فقیه را، نشان داد که جایگاه این بیانیه در محدوده بین «خودی» ها است. خاتمی در صحبت‌های اخیر، با حمله به ساختار شکنان و فعالین سیاسی خارج از کشور، تاکیدات چندباره خود را بر حفظ نظام و لزوم حفظ آرامش تکرار کرده است.

در مقابل تغییر روش اصلاح طلبان و نشانه‌های عقب نشینی و پیام‌های اشتی جویانه آنها، خامنه‌ای تا کنون قدمی به عقب برنداشته و همچنان بر موضع خود قرار دارد. در موقعیت کنونی، عقب‌نشینی بخشی از جنبش «سبز» و تلاش در مصالحه با جناح مقابل و ایستادگی خامنه‌ای بر مواضع خود، ناگزیراً به تقویت وجه سکولار جنبش انجامیده و تشکل نیروهای لائیک و دموکراتیک را تسهیل خواهد کرد.

۶- اما در برخورد با نقش و موقعیت اصلاح طلبان حکومتی و یا آن بخش از جنبش اعتراضی که «جنبش سبز» و یا «راه سبز» نامیده می‌شود، در این فاصله، جدا از نیروهائی که با این جنبش به هیچ وجه قربانی احساس نمی‌کنند، سه گرایش مشخص در درون جنبش اعتراضی مردم و در میان نیروهای اپوزیسیون حامی آن، شکل گرفته است: گرایش نخست که پیروی کامل از اصلاح طلبان حکومتی و «راه سبز» را آویزه گوش خود ساخته و همگان را به پرهیز از «تندروری» فرا می‌خواند، گرایش میانی که خواسته‌هائی فراتر از خواست سران اصلاح طلب دارند ولی در نهایت «صلاح» جنبش را آن می‌بینند که دنباله روی از آنها را تجویز کنند. این دو گرایش، علیرغم اختلافاتشان

در عمل سیاست دنباله‌روی از اصلاح طلبان را دنبال کرده و استقلال عمل اپوزیسیون را باور ندارند. گرایش سوم ضمن تاکید بر تلاش حداکثر برای حفظ نیروها و گرایشهای گوناگون درون جنبش، دنباله روی از اصلاح طلبان حکومتی را موجب انحراف و شکست این جنبش دانسته و آن را کاملاً نفی می‌کند. این گرایش که ما نیز خود را متعلق به آن می‌دانیم به لزوم شکل‌گیری کانون ها، نهادهای و ائتلاف‌های مستقل از حکومت و همه جناح‌های آن، در درون جنبش عمومی جاری و در ارتباط با جنبش‌های اجتماعی و صنفی تاکید می‌کند که هسته‌ها و نشانه‌هائی از این گونه گردهمائی‌ها در میان دانشجویان، دانشگاهیان، نویسندگان و روشنفکران و... نیز به چشم می‌خورد. طی همین دو هفته اخیر، بیانیه‌های متعددی که نوعاً اعلام هویت مستقل نیروهای سکولار و تحول خواه می‌باشند، صادر شده‌اند.

۷- مسئله مهم دیگر درباره جنبش اعتراضی توده‌ها، که بی ارتباط با موضوع بند بالا نیست ولی فراتر از آن و خصوصاً پس از نظاره‌های روزهای «۱۶ آذر» و «عاشورا»، بحث‌های زیادی را برانگیخته، مسئله «تندروری» و «خشونت» است. طی هفته‌های اخیر، «ناصران» و یا «مصلحت اندیشان» بسیاری در داخل و خارج کشور، مرتباً خطاب به تظاهرکنندگان تذکر، هشدار و اخطار می‌دهند که از «تندروری» و «حرکت خشونت آمیز» پرهیزند، بدون آنکه صراحتاً بگویند کدام یک از شعارها و یا حرکت‌های تاکتونی معترضین را «تندروانه» یا «خشونت‌آمیز» تلقی می‌کنند. برخی از آنان نیز مکرراً مخالفان را از «بالا بردن سطح مطالبات»، «افراطی‌گری»، «قطبی‌سازی» و امثال اینها برحذر می‌دارند ولی غالباً مصداق‌های معینی به دست نمی‌دهند. جدا از اینکه «تندروری» یا «کندروری» در جنبش‌های سیاسی و اجتماعی برحسب شرایط زمان و مکان، توازن قوا و سطح آگاهی مردم متغیر بوده و معیار ثابتی برای سنجش آن وجود ندارد، این نکته کاملاً بدیهی و برای معترضین نیز آشکار است که هر خواستی در هر شرایطی قابل تحقق نیست. اما اکثریت قریب به اتفاق همه شعارهائی که در تظاهرات و تجمعات مردمی سر داده شده، به صورت خودجوش، از درون خود آنها برخاسته و کمابیش همگانی شده است بدون آن که عناصر یا جریاناتی بتوانند شعارهای خود را از بیرون به این حرکت تحمیل نمایند. برعکس، این اصلاح طلبان حکومتی هستند که در راستای حفظ نظام جمهوری اسلامی می‌کوشند تا شعارها و خواست‌های مردم را در کادر همین نظام محدود کنند. اکثریت قریب به اتفاق تظاهرکنندگان نیز با تحمل همه فشارها و سرکوبگری‌های جناح غالب، در پی آنند که خواست‌هایشان را به صورت آرام و مسالمت‌آمیز طرح و مطالبه کنند. واکنش دفاعی موردی مردم در برابر تهاجمات وحشیانه عوامل و مزدوان حکومتی را نمی‌توان با خشونت عریان رژیم قیاس کرده و آن را به حساب «خشونت آمیز» شدن حرکت مردم

گذاشت، همان مردمی که در موارد متعدد، خود مانع درگیری با نیروهای امنیتی می‌شوند. عصبان در برابر حکومت ستمگر و قوانین ستمگرانه، حق مسلم و شناخته شده مردم محسوب می‌شود.

۸- رشد و گسترش جنبش مردم به رغم همه خشونت‌ها و تهاجمات رژیم، که آن را با بزرگترین بحران سیاسی و اجتماعی دوران حیات شوم خویش مواجه ساخته، در عین حال تأثیراتی را نیز بر موقعیت و ترکیب دستجات درونی آن برجای گذاشته است. با ناکارآمدی افزونتر ابزار فریب، اکنون بیش از هر زمان دیگر، سرکوب و خشونت شدید و مستمر به تکیه‌گاه اصلی حکومت تبدیل گردیده است. تهدید، ارعاب، سرکوب، حبس و کشتار، معرف عمده واکنش آن در مقابل حرکت آزادیخواهانه و عدالت‌طلبانه مردم بوده است. اما این توسل وسیع، عریان و ممتد به زور و خشونت، باقی مانده اعتبار و مشروعیت آن را هم بر باد داده است. رژیمی که اساساً بیگانه با مبانی دموکراتیک بوده و در جریان رسوائی بزرگ تقلب انتخاباتی خرداد گذشته، تمه اعتبار سیاسی خود را در داخل و خارج از دست داده است، در روند واکنش و نحوه برخورد به حرکت اعتراضی مسالمت آمیز مردم (دستگیری‌های فله‌ای، تجاوز در زندان‌ها، قتل درملأ عام، تیراندازی به مردم در روز عاشورا، جلوگیری از برگزاری مجالس ترحیم و...) از دیدگاه مذهبی نیز زیر علامت سؤال رفت. شکاف درونی رژیم و میان رژیم و بخشی از روحانیت، گسترش یافته و باقی مانده پایگاه اجتماعی آن نیز دچار ریزش شده است. اکنون در اثر اعمال و رفتار رژیم طی شش ماه اخیر بر اکثریت وسیع مردم عیان شده که اگر قدری خویششان داری در سرکوب و کشتار از سوی حاکمان هم صورت گرفته، صرفاً بر پایه «محاسبه» و هراس و وحشت از گسترش باز هم بیشتر اعتراضات بوده است و لاغیر.

اما اتکا به سرنیزه و سرکوب در درون جناح خامنه‌ای- سپاه هم جابه جایی هائی را پدید آورده است. عناصر و عوامل امنیتی و نظامی موقعیت بالاتری را به جنگ آورده‌اند. سپاه پاسداران رژیم که دستگاه اطلاعاتی خاص خود را رسمیت بخشیده، وزارت اطلاعات را هم قیضه کرده است. این جناح همراه با توسعه و تقویت ماشین سرکوب حکومتی (و از جمله گسترش نیروهای بسیج، ایجاد ۶ هزار «مرکز بسیج مخصوص مدارس» و قدرت نمائی‌های نظامی) میکوشد که باره‌اندازی راهپیمائی‌های فرمایشی، باقی مانده نیروهایش را متشکل و امیدوار سازد. ولی ترس و تردید نسبت به بقا و چگونگی حفظ رژیم و اختلاف نظر پیرامون شیوه‌های سرکوب معترضین، جدا از رقابت‌های همیشگی آنها، باز هم شکاف درون حکومتی را شدت می‌بخشد. واکنش به بیانیه اخیر موسوی هم از تشدید این اختلافات خبر می‌دهد. رفسنجانی همچنان در اتاق انتظار است تا در صورت اندکی عقب‌نشینی از طرف جناح خامنه‌ای به عنوان «محلل» وارد معرکه شده و نظام و خود را از این «مخمسه» نجات دهد. < صفحه ۱۸

## دو بیانیه، دو سیاست

و تنها دولت را مسئول وضعیت کنونی جامعه قلمداد نمی‌کند، بلکه به صورت عام، حاکمیت (که اشاره به جناح حاکم دارد) را خطاب قرار داده و از اصطلاحاتی چون «بخشهای افراطی حاکمیت»، «استبداد دینی»، «رژیم»، «زمامداران خودکامه» و غیره برای نشان دادن مسببین وضعیت کنونی بهره می‌گیرد و خواهان نفی «ولایت جائر» می‌شود.

- این بیانیه به روشنی خامنه‌ای را هدف قرار داده است. در سه مورد به وی اشاره کرده و می‌گوید: «گفتمان "توطئه دشمن" که ولی جائر در طول ۲۰ سال گذشته ترویج...»، «به رسمیت شناختن تکثر و تنوع در فضای سیاسی کشور و بالاخره نفی ولایت جائر است» و در آخر تاکید کرده‌اند که «پذیرفتن این خواسته‌های بهینه جنبش سبز و افزودن سرکوب و اراغاب نه تنها ما را از بحران عبور نخواهد داد، بلکه ایران را در بحران عمیق‌تری فرو خواهد برد و تبعات سهمگینی از پی خواهد آورد که مسئولیتش با "صاحب ولایت مطلقه" است». معنی لغت «جائر» در ادبیات فارسی «ستمگر» و «ظالم» است، ولی در ادبیات مذهبی بار بیشتری از یک ستمگر داشته و برای یک مسلمان معتقد، نوعی لزوم قیام در مقابل «حاکم جائر» را معنی می‌دهد. از نظر این پنج نفر خامنه‌ای یک حاکم جائر است که باید از ظلم و ستم دست بردارد و یا باید از حکومت خود برکنار شود. آنها مسئولیت عمیق‌تر شدن بحران حکومت اسلامی که با خود احتمال فروپاشی نظام را بدنبال خواهد داشت، مستقیماً بر دوش «صاحب ولایت مطلقه» یعنی خامنه‌ای می‌گذارند.

- بیانیه تلویحا و در لفافه، تغییر قانون اساسی را طرح می‌کند. مواردی همچون «استقلال قوه قضائیه از طریق انتخابی کردن ریاست آن»، «انحلال شورای غیرقانونی عالی انقلاب فرهنگی» و یا «انتخابی کردن، نقدپذیر و پاسخگو کردن همه متصدیان رده اول کشور» مواردی هستند که در ده ماده خواسته شده و تحقق آنها منوط به تغییر قانون اساسی است. میرحسین موسوی هیچگاه سخنی از تغییر قانون اساسی به میان نیاورده است.

- بیانیه بطور مشخص خواستار استعفاء دولت، برگزاری مجدد انتخابات ریاست جمهوری، لغو نظارت استصوابی و تدوین ضوابط برگزاری انتخابات آزاد می‌باشد. همچنین این پنج نفر خواهان محاکمه عاملان و آمران جنایت‌های اخیر شده‌اند. (خواستی که در بیانیه نه ماده‌ای قبلی میرحسین موسوی طرح شده بود، ولی این بار حذف شده است).

نگاه به همین چند مورد به‌خوبی نشان می‌دهد که سیاستی که این دو بیانیه دنبال می‌کنند یکسان نیست. اگر بیانیه میرحسین موسوی برای حل بحران کنونی پیشنهاد نوعی «آشتی» بین جناح‌ها را دارد و آگاهانه «ولی فقیه» را

از زیر ضرب خارج کرده است، < صفحه ۵

خساراتی که تاکنون شیوه حکومتداری جناح مقابل بر جامعه و انقلاب «اسلامی» ایران وارد کرده است.

این بیانیه اما با توجه به سیر رویدادهای دو ماه اخیر، زبان ساده‌تر و صریح‌تری به خود گرفته است. مقدمه آن زمینه‌چینی است برای طرح پنج پیشنهاد، که بسیار سیاستمدارانه و با دقت تنظیم شده و در مجموع یک سیاست محوری را دنبال می‌کند. مضمون اصلی این نامه پیشنهاد یک «آشتی جناحی» است به جناح مقابل از طریق جداکردن خامنه‌ای از دولت احمدی نژاد و سپاه، برکناری احمدی نژاد و تشکیل یک دولت «ملی» مشابه دولت‌های دهه اول حکومت اسلامی که همه جناح‌ها در آن حضور داشته باشند.

میرحسین موسوی در این بیانیه بدون آنکه اشاره‌ای به ولی فقیه و نقش وی در سیاست‌های حکومت، بویژه در این شش ماه گذشته کند، مسئولیت تمام مصائب و مشکلات کنونی جامعه را متوجه دولت کرده است. وی در بند اول می‌خواهد که ولی فقیه دست از پشتیبانی دولت برداشته و آن را در مقابل مجلس و قوه قضائیه تنها گذارد. وی بخوبی از اختلافات درونی جناح حاکم و مخالفت بخشی از به اصطلاح «اصولگرایان» و بخشی از آخوندها با احمدی نژاد و قدرت‌گیری سپاه مطلع است. وی بخوبی می‌داند که بدون حمایت خامنه‌ای، دولت احمدی نژاد با دشواری‌های بسیاری مواجه خواهد شد. بی دلیل نیست که مخالفان احمدی نژاد در صفوف جناح حاکم به بیانیه موسوی کم و بیش مثبت برخورد کردند و برعکس طرفداران دولت احمدی نژاد به اینان و دعوت میرحسین موسوی به شدت خصمانه پاسخ دادند. وی همچنین راه حل میان مدتی هم پیشنهاد کرده است که همانا، سازمان‌دادن یک سیستم انتخاباتی برای دوره‌های بعدی، با محدود شدن حوزه نظارت استصوابی و عدم حذف جناح‌ها از انتخابات است. میرحسین موسوی هیچگاه از انتخابات آزاد (مطابق معیارهای متعارف و شناخته شده آن) سخنی به میان نیاورده و در این بیانیه نیز صحبتی از انتخابات آزاد نیست. بلکه عمدتاً تاملین و تضمین آزادی انتخابات بین جناح‌های رژیم، هدف وی می‌باشد.

بیانیه پنج «روشنفکر دینی» اما تفاوت‌های آشکاری با بیانیه موسوی دارد، اگر چه آنها نیز حفظ نظام را هدف اصلی تلاش‌های خود می‌دانند، اما نگاهی به ده ماده بیانیه آنها نشان می‌دهد که علیرغم ادعایشان، صرفاً تتنگاهای سیاسی دلیل تفاوت کیفی و مضمونی بیانیه میرحسین موسوی و این پنج نفر نبوده است.

- بیانیه پنج نفر خامنه‌ای را از دولت جدا نکرده

سیر تحولات ایران از زمان انتخابات ۲۲ خرداد تا به امروز، ظرف شش ماه، نشانگر تغییراتی در مضمون جنبش ضمن حفظ شکل آن می‌باشد. مقاومت جناح حاکم در پذیرش خواسته‌های مردم و ادامه سیاست‌های مستبدانه و توسل به خشونت و سرکوب، عملاً جنبش اعتراضی را از طرح خواسته‌های اصلاح طلبانه به سمت خواسته‌های ساختارشکنانه سوق داده است. در این شرایط اصلاح طلبان حکومتی در موقعیت دشواری قرار دارند. از یک سو در درگیری با جناح مقابل، در حال حاضر برگ برنده‌شان، اعتراضات خیابانی است و از سوی دیگر تنوع درونی جنبش اعتراضی و چرخش فاحش آن به سمت شکستن پایه‌های نظام جمهوری اسلامی، مغایر است با هدفی که اینان دنبال می‌کنند. بیانیه هفدهم میرحسین موسوی و بیانیه ده گانه پنج «روشنفکر دینی» در چنین شرایطی منتشر شده‌اند و طبعاً نمی‌توانند بری از تأثیر تحولات چند ماه اخیر باشند.

بیانیه پنج «روشنفکر دینی» به فاصله چند روز پس از بیانیه میرحسین موسوی منتشر شده است. نویسندگان این بیانیه می‌گویند که در چارچوب بیانیه میرحسین موسوی قرار دارند. این پنج تن، که عبارتند از گنجی، کنیور، مهاجرانی، سروش و بازرگان، چهره‌های شناخته شده اصلاح طلبان هستند. در بیانیه خود نیز تاکید کرده‌اند که «بخش کوچکی از جنبش سبز سراسری مردم ایران» هستند و از «مواضع رهبران جنبش در داخل کشور (موسوی، کروبی و خاتمی)» کاملاً حمایت می‌کنند. طبعاً این پرسش پیش خواهد آمد که پس چه نیازی به صدور بیانیه و پیشنهاد ده ماده به عنوان «خواسته‌های بهینه جنبش سبز مردم ایران»، بلافاصله پس از بیانیه میرحسین موسوی می‌باشد؟ در توضیح می‌گویند که بدلیل «تنگناهای سیاسی داخل کشور»، بیانیه هفدهم میرحسین موسوی «جنبه حداقلی» دارد. بدیگر سخن رهبران «جنبش سبز» بدلیل تنگناهای سیاسی از طرح کامل مطالبات و خواسته‌های مردم خودداری کرده‌اند و این پنج نفر، با آگاهی به مسائل جامعه ایران و خواسته‌های مردم، آن خواسته‌ها را در ده ماده فرموله کرده‌اند. اما با کمی دقت می‌توان دید که این دو بیانیه مضموناً در یک چارچوب قرار ندارند.

میرحسین موسوی، همچون همه اصلاح طلبان حکومتی بارها تاکید داشته است که حفظ نظام محرک اصلی تلاش‌های وی می‌باشد. میرحسین موسوی، نه در این بیانیه و نه در شانزده بیانیه قبلی، از این خط تخطی نکرده است، یعنی تاکید بر جنبه اسلامیت نظام و لزوم حفظ آن، تاکید بر جنبه اسلامیت جنبش «سبز» و تاکید بر لزوم تغییر در روش حکومتداری و

## این اعدام‌ها برای چیست؟

است. این آخرین تیر ترکش همه حکومت‌های سرکوبگر است که در آخرین روزهای حیات خود، به سوی مردم شلیک می‌کنند. آنان که از تخت فرو افتاده‌اند، نتیجه‌اش را دیده‌اند. اینان نیز طعم تلخ و زهر شکست را خواهند چشید. دستگاه ولایت همه راه‌ها را به روی مردم بسته است. راهی جز ادامه اعتراض و مبارزه باقی نمانده است. تمکین و حتی سکوت در برابر این گستاخی‌ها به تشدید اختناق خواهد انجامید. سکوت سران اصلاح طلب در برابر این اعدام‌ها، به تنگتر شدن محاصره آنان و سرکوبشان خواهد انجامید. حکومت می‌کوشد با ترندهای مختلف برفاصله آنان با مردم بیافزاید تا سرکوبشان سهل‌تر شود. راه مقابله و عقب نشاندن دستگاه ولایت، ایستادگی است و محکوم کردن مشخص اعدام‌ها.

جنبش مردم نشان داده است که به پیشروی خود ادامه می‌دهد. ۲۲ بهمن مردم دوباره بر خیابان‌ها حاکم می‌شوند و خواسته‌های خود را فریاد خواهند کرد. حکومت هرچه در چنجه داشته به کار انداخته است. در همین روز عاشورا مردم را با اتومبیل زیرگرفت، از بالای پل به پائین انداخت، گروه گروه و در ابعاد وسیع بازداشت و به زیر شکنجه برد، ترور کرد و... اما به‌رغم این همه خشونت و وحشیگری، امروز مقاومت و ایستادگی مردم ترس به جان دستگاه ولایت و سردمداران سپاه و وزارت اطلاعات انداخته است. بدون شک تهاجم بیشتر و شدیدتر به مردم، حکومت را با خونریزی درونی مواجه کرده و با شدت بیشتری به زیر خواهد کشید. قدرت سرکوب در گام نخست از طریق شکستن روحیه سران و سردمداران حکومت رخ می‌دهد. نفس استمرار جنبش مهم‌ترین عامل تضعیف و از دست رفتن روحیه حکومتیان خواهد شد. ۲۲ بهمن ضربه دیگری است که تیغ دستگاه سرکوب رژیم را کند و از کار خواهد انداخت. □

۸ بهمن ۱۳۸۸ - ۲۸ ژانویه ۲۰۱۰



گوشت و پوست خود لمس می‌کنند. مشکل سی سال سرکوب و اختناق است. مشکل دستگاه فاسد ولایت و در راس آن ولی فقیه است که سرمایه مردم را به باد داده و آشکارا رو در روی مردم دروغ می‌گوید و فریبکاری می‌کند. در چنین شرایطی، طبیعی است تا مردم پاسخی به مجموعه نابسامانی‌های خود نینهند، آرام نمی‌گیرند و به خانه باز نخواهند گشت. امروز مردم از هر مراسمی فرصت می‌سازند. هیچ مورد استثنائی هم در این هفت ماهه وجود نداشته است. از روز قدس و ۱۳ آبان و ۱۶ آذر گرفته تا مراسم یادبود منتظری و مهمتر از همه اینها، روزهای تاسوعا و عاشورا مردم به خیابان آمدند تا بگویند این دستگاه ولایت را نمی‌خواهیم. تا اعلام کنند دیگر تن به تبعیض نمی‌دهیم. مردم با حضورشان و طرح خواسته‌های خود به روشنی اعلام کرده‌اند که حکومت دینی نمی‌خواهند. سرکوب خشن مردم خصوصا در روزهای تاسوعا و عاشورا نتوانست مردم را آرام کند. ترس و واهمه به تدریج بر تن حکومت نشسته است. ۲۲ بهمن در راه است. دستگاه ولایت آخرین تیر ترکش خود را بر کشیده و فشار را در حدی که توانسته است افزایش داده است. از سوئی دستگیری کسانی را که فعال می‌پندارد، گسترش داده و از روزنامه نگار و نویسنده گرفته تا فعال سیاسی و فرهنگی را به زندان انداخته است و از سوی دیگر، احکام را سنگین‌تر کرده و اعدام‌ها را وسعت داده است.

هدف از این اعدام‌ها، مرعوب کردن فعالان جنبش مردم ایران است. با این عمل وحشیانه می‌خواهند به افراد موثر این جنبش، ظرفیت خونریزی حکومت را نشان دهند. به مردم نیز اعلام کنند که بهای حضور در تظاهرات آرام و اعلام نارضایتی از وضع موجود، یعنی مرگ. هم‌زمان نیروهای اصلاح طلب را برای تمکین زیر فشار قرار داده‌اند و با دسیسه‌های مختلف در نظر دارند آنها را به تسلیم بکشانند. افزون بر همه اینها، تهاجم و سرکوب و اعدام مردم توسط دستگاه ولایت، ناشی از ترس است. برای روحیه دادن به خود است. برای بالا بردن روحیه از دست رفته قوای سرکوبگر

امروز پنجشنبه ۸ بهمن ماه ۱۳۸۸، دو تن از هموطنانمان به نامهای محمدرضا علی‌زمانی و آرش رحمانی‌پور در زندان اوین تهران به دار آویخته شدند. احکام اعدام این دو، پیش از این صادر شده بود و پس از تأیید دادگاه تجدید نظر تهران، به اجرا گذاشته شد. چند روز پیش از این، مرتجعان حاکم، خدایار رحمت زهی شهنازی یکی از فعالان سیاسی فرهنگی بلوچ را نیز در زندان زاهدان به دار آویختند. افزون بر این، دادستان تهران دیروز اعلام نمود که ۹ تن دیگر از دستگیرشدگان تظاهرات روزهای تاسوعا و عاشورا به اعدام محکوم شده‌اند. اتهام آنها عضویت در سازمان مجاهدین خلق و انجمن پادشاهی ایران ذکر شده است. در کردستان نیز هم‌اکنون تعداد زیادی از فعالین سیاسی و مدنی کرد به اعدام محکوم شده‌اند. همچنین در زندان‌های بلوچستان نیز ۶ تن از هممیهن‌انمان منتظر اجرای حکم اعدام خود هستند.

در جمهوری اسلامی سابقه اعدام عمری به درازی خود حکومت دارد. این رژیم به دو دلیل همواره اعدام را ستوده و در دستور گذاشته است. نخست اینکه حکومت اسلامی به خشونت باور دارد و به قتل و شکنجه و سنگسار نگاه مثبت است. این رژیم با افتخار از قطع دست و پا سخن می‌گوید. چشم در برابر چشم را طبیعی می‌انگارد و اگر بنواند امروز هم انسان‌ها را زنده به گور می‌کند. با چنین باور و زمینه‌ای است که خشونت را یکی از راه حل‌های مشکلات اجتماعی می‌پندارد. جمهوری اسلامی با این نگاه مثبت به خشونت است که برای حل معضلات فرا روی خود، به قتل و تجاوز و شلاق رو می‌آورد. بنابراین، علت اصلی اعدام‌ها در جمهوری اسلامی این است که حکومت هم به خشونت اعتقاد دارد و هم آن را راه حل می‌پندارد.

اما دلیل اعدام‌های اخیر بیش از این‌ها است. دستگاه ولایت پس از آن تقلب بزرگ، به اشتباه محاسبه گرفتار شد. فکر می‌کرد که با مختنق کردن فضا، مردم را به خانه بازمی‌گرداند. اما مشکل مردم فقط انتخابات نبود، مشکل سی سال تبعیض و اجحافی است که مردم ایران از کرد و فارس و بلوچ گرفته تا آذری و عرب، با

### صفحه ۴ <

بیانیه پنج نفر در پی تصفیه جناح مقابل، تضعیف جایگاه ولایت فقیه و کاهش اقتدار آن در صحنه سیاسی و برکنار کردن و یا حداقل کاهش اقتدار علی خامنه‌ای بوده و می‌کوشد تا با استفاده از روحیه رادیکال کنونی جنبش اعتراضی مردم، بدون آنکه سیمای آشتی‌جویانه‌ای با جناح حاکم به خود بگیرد، خواسته‌های رادیکالی که درشش ماه گذشته در قالب شعارهای مردم طرح شده است را بعنوان

مبارزه الزاما همه آنها متحقق نخواهند شد. آیا اصلاح طلبان بر روی دو میز بازی می‌کنند، یکی دست به سوی جناح حاکم دراز می‌کند و آن دیگر خود را در صف مردم جا می‌دهد؟ آیا علیرغم ادعای حمایت از مواضع «رهبران جنبش سبز در داخل کشور»، این پنج نفر خود را برای بعد از این «رهبران» آماده می‌کنند؟ به نظر می‌رسد که فرض اول به واقعیت نزدیکتر است. □

۱۹ دی ۱۳۸۸ - ۹ ژانویه ۲۰۱۰

خواسته‌های بهینه جنبش مردم ایران ارائه کند. در عین حال باید نقت داشت که هر دو بیانیه یک هدف را دنبال می‌کنند که همانا حفظ نظام جمهوری اسلامی است. و به همین دلیل از لغت بهینه، که در اینجا به معنی مطلوب آمده است، بهره گرفته‌اند. از نظر این پنج نفر، پنج ماده بیانیه میرحسین موسوی حداقل خواسته‌ها را بیان می‌کند، درحالی‌که با توجه به سطح جنبش مردم، ده ماده مورد نظر آنها خواسته‌های مطلوب جنبش کنونی است که طبعا در جریان

## بیانیه شماره ۱۷ موسوی، قدرت‌ها و ضعف‌ها

آقای میر حسین موسوی بیانیه شماره ۱۷ خود را منتشر نمود. در این بیانیه پس از توضیحاتی مقدماتی، راه حل‌های پنجگانه‌ای برای غلبه بر بحران ارائه شده است. نکات برجسته و قابل تاکید در مقدمه آن را می‌توان چنین برشمرد:

موسوی در بیانیه شماره ۱۷ خود اعلام نموده است که حرکت مردم در روزهای تاسوعا و عاشورا بدون صدور اعلامیه از جانب خاتمی، کروی و من انجام گرفته است. او می‌گوید تهدید، سرکوب و ارباب مردم جواب نمی‌دهد، حتی کشتن ما (موسوی و کروی) هم مشکل را حل نمی‌کند. به مسئولان نظام پیشنهاد میدهد که بجای سیاست سرکوب، وجود بحران را بپذیرد تا راه حل برایش پیدا شود. او افزوده است که رادیکال شدن شعارها، در نتیجه خشونت حکومت صورت گرفته است و از حق مردم برای دفاع از خود، پشتیبانی کرده است. می‌گوید حکومت هم خودش خشونت می‌کند و هم از طریق رسانه ملی و نمایندگان نظام، خشونت را تبلیغ و مردم را تشویق به درگیری می‌کند. در ادامه بیانیه آمده است که سهامدار کردن سپاه پاسداران به فساد می‌انجامد. اعلام کرده است بدترین حرمت شکنی، کشتن مردم در این روزهاست. از جنبش سبز نیز این تعریف را ارائه داده است: "من لازم می‌دانم قبل از آنکه راه حل خودم را برای خروج از بحران مطرح سازم، بر هویت اسلامی و ملی و مخالف سلطه بیگانگان و وفادار به قانون اساسی ما و جنبش سبز تاکید نمایم."

در رابطه با راه حل برای خروج از بحران نیز به ۵ خواست اشاره دارد که به اختصار اینگونه اند: نخستین مساله اعلام مسئولیت- پذیری مستقیم دولت در مقابل ملت و مجلس وقوه قضائیه است. گفته است دولت باید پاسخگوی مشکلاتی باشد که برای کشور ایجاد کرده است. دومین بند آن، تدوین قانون شفاف و اعتمادبرانگیز برای انتخابات هاست. قانونی که شرکت همه ملت را علیرغم تفاوت در آراء و اندیشه‌ها تضمین کند. تاکید کرده است که مجلس اولیه انقلاب می‌تواند به عنوان الگویی مورد توجه قرار گیرد. سومین خواست برای خروج از بحران، آزادی زندانیان سیاسی و احیای حیثیت و آبروی آنها عنوان شده است. چهارمین موضوع، آزادی مطبوعات و رسانه‌ها و اجازه نشر مجدد روزنامه‌های توقیف شده و بالاخره پنجمین بند بیانیه، به رسمیت شناختن حقوق مردم برای اجتماعات قانونی و تشکیل احزاب و تشکلهای پایبندی به اصل ۲۷ قانون اساسی ذکر شده است.

این بیانیه چند روز پس از تهاجم افسار گسیخته حکومت در روز عاشورا در شرایط بس حساسی صادر شده است. تهاجمی که با وحشیگری و

قتل و خشونت همراه بود. در این تهاجم، خواهرزاده موسوی را نیز به شکل کاملاً علنی به قتل رساندند تا پیام روشن دستگاه ولایت، ملکه ذهن موسوی و فعالان شناخته شده این جنبش شود. تمام این اقدامات برای ارباب مردم و با هدف عقب نشان دادن آنها و برای خاموش کردن صدای فعالان جنبش صورت گرفت. در چنین شرایطی، نفس صدور بیانیه و ستودن ایستادگی و مقاومت مردم، مثبت و قابل دفاع است. من جدا از برخی ابهامات و اشکالات این بیانیه، بر این باورم که می‌بایست از این ایستادگی و جوهر خواسته‌های دموکراتیک طرح شده در آن، قاطعانه دفاع نمود.

مهمترین مساله بحث انگیز این بیانیه، نخستین بند آن است. این بند از دو سو مورد تائید قرار گرفته و برداشت متضادی از آن شده است. جریانات حکومتی مخالف دولت، اما گوش به فرمان رهبر نظیر رضائی، از بیانیه، عقب نشینی از موضع پیشین را استنباط کرده و آن را تائید کرده‌اند. بسیاری از اصلاح طلبان و بخشی از جریانات لائیک نیز از آن، برداشت متفاوتی کرده، مضمون آن را مثبت و قابل دفاع دانسته و نتیجه اجرای این بند را برکناری دولت فرض کرده‌اند. به نظر من جدا از انگیزه و روش دسته نخست، این ادعا که این بند عقب نشینی از موضع پیشین موسوی است، سخن نادرستی نیست. فراموش نکرده ایم که درست پس از اعلام نتیجه انتخابات، موسوی از ابطال انتخابات سخن راند. با گذشت مدتی، او به درستی نامشروع بودن دولت را طرح و از آن دفاع کرده است. اکنون دربند نخست این بیانیه، جدا از مضمون درست یا غلط آن و جدا از نتیجه و عاقبت اجرای چنین خواستی، دولت احمدی نژاد به صورت نه چندان صریح، به رسمیت شناخته شده است. همین که گفته می‌شود دولت باید پاسخگوی مشکلاتی باشد که برای کشور ایجاد کرده است یعنی این که دولت دیگر غیرمشروع نیست. از دولت غیرمشروع که پاسخگویی و مسئولیت پذیری در مقابل ملت و مجلس و قوه قضائیه نمی‌خواهند. بنابراین، بند نخست بیانیه عقب نشینی است از مواضع تا کنونی. به باور من برخی از جریانات اصولگرا که بر این نکته انگشت گذاشته‌اند، چندان پرت نمی‌گویند. از سوی دیگر بسیاری از اصلاح طلبان مضمون این بند را مثبت دانسته و نتیجه اجرای آنرا به سود مردم ارزیابی کرده‌اند. این سخن هم نادرست نیست. اما ابتدا باید پذیرفت که عقب نشینی صورت گرفته است یا نه، پس از آن به نتیجه مثبت آن پرداخت. ایراد این است که ما پیشرفت جنبش را ملاک قرار نمی‌دهیم. واژه‌ها بر ایمن اصل می‌شوند. عقب نشینی، سازش و... از این جمله‌اند. مگر عقب نشینی

همواره غلط است؟ آن عقب نشینی که امکان پیشروی ایجاد کند می‌تواند بسیار هم مثبت و قابل تحسین باشد. از اینرو نیازمندیم بدانیم که این عقب نشینی کار درستی بوده یا به ضرر جنبش تمام می‌شود. من فکر می‌کنم مساله‌ای که در بند نخست بیانیه مورد تاکید قرار گرفته، یک عقب نشینی از مواضع پیشین بوده برای ایجاد شکاف در صفوف نیروی مقابل. می‌دانیم که در جریان انتخابات، بخشی از اصولگرایان، دولت کنونی را قبول نداشتند. اما در جریان حرکات مردم و پیشرفت جنبش به تدریج در موضع دفاع از کل نظام قرار گرفتند که نتیجه آن در عمل، به همراهی با دولت کنونی هم امتداد می‌یافت. سیاست طرح شده دربند نخست بیانیه، صف بندی درون اصولگرایان را تغییر داده، اتحاد کاذب و اجباری آنان را به هم زده و به ایجاد شکاف در صفوف آنان دامن خواهد زد. بدون شک این شکاف به سود جنبش خواهد بود. اکنون باید دید که این عقب نشینی زیانناک به دستاوردهای آن می‌چربد یا نه. بر این باورم که اگر موسوی و کروی و خاتمی بر مواضع تا کنونی خود ایستادگی کنند، که تجربه و عملکرد تا کنونی آنها بر ایستادگی شان گواهی می‌دهد، در صف مقابل شکاف ایجاد شده و اراده واحد آنها برای سرکوب تضعیف می‌شود. از اینرو به نظر من چنین می‌رسد که این اقدام به سود جنبش تمام شده و باید این تاکتیک را هوشمندانه ارزیابی نمود.

اما قوت اصلی بیانیه این است که چهار بند از خواسته‌های پنجگانه آن، به انتخابات آزاد و الزامات آن اختصاص یافته است. طرح انتخابات آزاد به عنوان راه حل، یکی از نکات قدرت این بیانیه است. این بیانیه با طرح این خواسته، صرفاً در موضع نفی قرار نمی‌گیرد. به صورت اثباتی بر یکی از مهمترین اهدافی انگشت می‌گذارد که میتواند جنبشی وسیع حول آن شکل گیرد. اهمیت طرح چنین خواستی برای جنبش کنونی ما در این است که امکان وحدت در عین تکثر را فراهم می‌کند. این خواست امکان همصدائی، همراهی، و اتحاد بین جریانات و گروه‌بندی‌های مختلف با حفظ رنگارنگیشان ایجاد می‌کند. نکته‌ای که اهمیت دارد بدان توجه شود این است که در این بند از بیانیه صحبت از اصلاح قانون انتخابات به میان نیامده است. تدوین قانون انتخابات مورد تاکید قرار گرفته است. یعنی تدوین قانونی که شرکت همه ملت را علیرغم تفاوت در آراء و اندیشه‌ها تضمین کند. در پی آن به مواردی اشاره شده است که همگی برای یک انتخابات آزاد لازمند. من پیش از این در باره اهمیت طرح شعار انتخابات آزاد سخن گفته‌ام. چند روز پیش نیز در مطلب مشترکی که همراه دوست گرامیم، بهزاد کریمی، منتشر نمودیم اهمیت این خواست را چنین مورد تاکید قرار دادیم: "خواست انتخابات آزاد، ادامه و تکامل طبیعی و منطقی جنبشی است که با ابراز و اعلام "حق رای" میلیونها شهروند ایرانی سر بر آورد، < صفحه ۷ >

صفحه ۷ &lt;

در اعتراض به تعرض حکومت زور و تقلب به این حق شهروندی شعله‌ور شد و اینک با ایستادگی‌اش در برابر سرکوب استبداد حاکم، عزم خود به پیروزی را نشان همگان می‌دهد. انتخابات آزاد، می‌تواند و باید به شناسنامه این جنبش شهروندی تبدیل شود و به هویت آن بدل گردد تا شور و شعور جنبش برای پیشروی هدفمند را جلا دهد. انتخابات آزاد، نشانه حقانیت مردم ایران در نبرد افکار عمومی جهانی است. در این وضعیت انزوای بین‌المللی رژیم و آمادگی شرایط جهانی برای تحت فشار قرار دادن آن به‌خاطر نقض خشن و فاشیستی حقوق بشر در ایران و ماجراجویی‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، انتخابات آزاد انسان رویکردی است که دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی را در چالش با حکومت خامنه‌ای می‌تواند به دفاع از مبارزه مردم ایران کشاند..."

اما ضعف این بیانیه در این است که تاکیدات مثبت خود را در زمینه آزادی انتخابات، با الگوی مجالس اولیه پس از انقلاب، معنا می‌کند. این مجالس به جز مجلس نخست که در چارچوب انتخاباتی آزاد قرار داشت، سایر انتخابات، اساساً غیر دموکراتیک بوده، الگو قرار دادن آنها ابهام‌آفرین خواهد شد. این مجالس به هیچ‌وجه قابل پذیرش نبوده و نیستند. آنها دقیقاً همان مجالسی هستند که مطابق قانون اساسی غیردموکراتیک و تبعیض‌آمیز جمهوری اسلامی، شکل گرفته‌اند.

مورد دیگر، صحبت کردن از آزادی اجتماعات و پایبندی به اصل ۲۷ قانون اساسی است. در اصل ۲۷ قانون اساسی، آزادی اجتماعات مشروط پذیرفته شده است. این امکان فقط شامل اجتماعاتی است که محل به میانی اسلام نباشند. یعنی این همان اصلی است که بر اساس آن به کربوبی رئیس مجلس پیشین و موسوی، نخست‌وزیر سابق هم، اجازه راهپیمایی داده نشد. مفسر این اصل افرادی چون جنتی هستند.

ضعف دیگر این بیانیه این است که بار دیگر آقای موسوی رنگارنگی جنبش سبز را که پیش از این بارها مورد تأیید قرار داده بود از یاد می‌برد و جنبش سبز را دوباره اسلامی معرفی می‌کند. او می‌گوید: "من لازم می‌دانم قبل از آنکه راه حل خودم را برای خروج از بحران مطرح سازم، بر هویت اسلامی و ملی و مخالف سلطه بیگانگان و وفادار به قانون اساسی ما و جنبش سبز تاکید نمایم". هیچکس از آقای موسوی نمی‌خواهد که از اعتقادات اسلامی خود دست بشوید. ایشان هم خوبست چتر اسلام را بالای سر کسانی که مسلمان نیستند اما جنبش سبز را قبول دارند، نگیرد. زبان و فرهنگی که خصوصاً طی این چند ماهه آقای موسوی به کار گرفته است، با زبان حاکمان جمهوری اسلامی فاصله زیادی دارد. چنین سخنان و برخوردهایی، زبان او را به حاکمان کنونی نزدیک می‌کند. □

۲۲ دیماه ۱۳۸۸ - دوم ژانویه ۲۰۱۰

نادر عصاره

## وفاق ملی مول آزادی‌های فردی، مقوق شهروندی و ماکمیت ملت ایران با برگزاری منظم انتخابات آزاد

حق ایجاد تشکل‌های صنفی و سیاسی، احزاب، سندیکاها، انجمن‌ها، برگزاری منظم انتخابات آزاد بدون هیچ گونه حذف و گزینشی و دیگر حقوقی که در اعلامیه جهانی حقوق بشر و ضوابط آن منظورند که امروز جهان شمول نیز شده‌اند، همانا مطالبات عمومی هستند که تمام آحاد ملت، فرای تعلقشان به این یا آن جزء، خواستار تحقق آنها می‌باشند.

۶- دستیابی به مطالبات پیش‌گفته، حلقه مقدمی است که می‌بایست توجه عمده را به خود جلب نماید. با توجه به حاکمیت دینی (تمامیت خواه)، استبدادی، ولایت فقیه‌ی وولائی-سپاهی کنونی، اگر زنان، جوانان، اقشار و طبقات مختلف، اجزاء و اقوام ملی، پیروان فرهنگها، ادیان و مذاهب و مکاتب مختلف در مبارزات خود، تقدم را بر تشکیل چارچوب دموکراتیک قرار ندهند، هیچ امیدی نمی‌توان برای تحقق خواسته‌های عام و خاص داشت. در این صورت، از میان خطرات گوناگون برای ملت ایران، این خطر نیز می‌رود که بار دیگر حاکمیتی تشکیل شود که دین یا امر دیگری را بر آزادی‌های فردی، حقوق شهروندی و حق حاکمیت مردم با برگزاری منظم انتخابات آزاد، تقدم دهد.

۷- تلاش همه جانبه از طرف گروه‌بندی‌های سیاسی، فرهنگی، دینی، مذهبی، مدنی و اجتماعی برای آزادی‌های فردی، حقوق شهروندی و حاکمیت ملت ایران با برگزاری انتخابات آزاد، بعنوان خواست مشترک و تقدم آن بر سایر اهداف، ارزش‌ها و خواست‌های مطالباتی (که طبعاً مبارزه برای آنها نیز همزمان ادامه می‌یابد و باید بیابد)، ضرورتی است که بایست به یک وفاق ملی تبدیل گردد. هیچ امر دینی، مکتبی، طبقاتی، فرهنگی، ملی، جنسی، سنی و... نمی‌تواند مقدم باشد بر آزادی‌های فردی، حقوق شهروندی و حق حاکمیت ملت با برگزاری منظم انتخابات آزاد. وفاق حول این اصل شرط لازم برای دست یافتن به آزادی و دموکراسی می‌باشد.

۸- وفاق ملی نه سیاسی-تشکیلاتی، بلکه فرهنگی است. وفاق ملی جایگزین احزاب و ائتلافات نیست. فصل مشترکی است که میان احزاب و ائتلاف‌های گوناگون، همسویی عملی و تفاهم ملی را پیدائی می‌بخشد. وفاق ملی از دینامیسمی برخوردار است تا مبارزات کنونی تمامی مراجع و نیروهای فردی و جمعی آزادیخواهانه ایرانی را هوشمندانه سازد. وفاق ملی، دیالکتیک اختلاف و اشتراک نیروها را با تقدم دادن به اشتراک، از آگاهی تعلق به ملت ایران برخوردار می‌سازد. ابزار وفاق ملی، ابزار فرهنگی است. بحث، نقد، گفتگو، ترجمه، تالیف و... وفاق ملی برای دموکرات‌ها و آزادیخواهان، همسویی را در مبارزه برای خواست مقدم، مبرم و مشترک و امر ملی‌شان به ارمان می‌آورد و راه شکوفائی مبارزه برای عرصه‌های مخصوص به هر جزء از ملت ایران را هموار و با چشم‌انداز می‌سازد. □

۲۸ نوامبر ۲۰۰۹

۱- جنبش آزادیخواهانه و عدالت‌جویانه کنونی، معروف به جنبش سبز، زاده ملت ایران است. این جنبش در ادامه خیزهای قبلی انقلابی و استقلال‌طلبانه و برای تحقق مطالبات تاریخی دموکراتیک‌سازی کشور انجام می‌گیرد.

۲- ملت ایران، ملتی واحد و متکثر است. مکاتب، ادیان و مذاهب، اقوام و اجزاء ملی (آذربای، بلوچها، ترکمنها، عربها، فارسها و کردها)، گرایشات فرهنگی، طبقات و اقشار، جنبش‌های زنان، جوانان و... گوناگونی درون ملت ایران را نشان می‌دهند. گوناگونی‌هایی که اجباراً با ناسازگاری‌هایی همراهند. چگونه می‌توان با وجود این گوناگونی‌های ناسازگار، زندگی با تفاهم و جمعی ایرانیان را سازمان داد؟

۳- در این زمینه، تا کنون ایرانیان از تجربه‌ای جز وحدت‌های اجباری و شدیداً مرکزگرا برخوردار نبوده‌اند. وحدت اجباری و متمرکزی که توسط حاکمیت‌های استبدادی کارسازی شده‌اند. وحدت اجباری و متمرکز، امکان زندگی جمعی ایرانیان رافراهم می‌ساخته است. اما زندگی‌ای پر از اجبار استبدادی، تبعیض و نابرابری. مطالبات بخش‌های رنگارنگ ملت ایران، با زبان جبار و با ابزار قهار روبرو می‌شده‌اند و تا کنون بی‌پاسخ مانده‌اند. وحدت مرکز گرا، گاه با همراهی مردم، مبتنی بر تقدم امری غیرعمومی، مثلاً موروثی یا دینی تشکیل می‌شده است. وحدتی که گوناگونی‌های ملت را به خیال خود پاک می‌کرده و همه را در سلطان و یا ولی فقیه نوب می‌نموده است. وحدت اجباری و مرکزگرا، تنوع همه جانبه ما ایرانیان رانادیده گرفته و همگون‌سازی اجباری را جایگزین اتحاد داوطلبانه و مشارکت‌جویانه می‌نموده است.

۴- نه چشم دوختن بر وحدت صرف بدون گوناگونی و نه تاکید بر گوناگونی بدون وحدت، مطلوب نیستند چون هر دو به حاکمیت استبداد منجر می‌گردند. تأمین آزادی و حق حاکمیت دموکراتیک، الزاماً می‌بایست هم پاسخگویی مطالبات عموم مردم و افراد و آحاد کشور باشد و هم به کثرت و تفاوت‌ها و الزامات رشد و بالندگی آنها نظر داشته باشد. برای ساختن چارچوب بی‌طرفی که گوناگونی‌ها بتوانند با هم تعامل کنند تا راه‌هایی برای ناسازگاری‌هایشان بیابند، بایست خواستار وحدت دموکراتیک ملت و برحق شناختن وجود اختلافات شد.

۵- تشکیل چارچوب دموکراتیک امر مقدم و مبرم است تا همه بتوانند در آن با هم زندگی کنند و در مورد اختلافاتشان با هم مبارزه و مذاکره کنند و نهایتاً قضاوت را به افکار عمومی بسپارند. شرایط وجود این چارچوب، پذیرش آزادی‌های فردی، پذیرش حقوق شهروندی و پذیرش انتخابات آزاد برای تعیین حاکمیت و تعیین نمایندگان مجلس شورا می‌باشند. آزادی‌های فردی و تأمین امنیت شهروندان، حق آزادی بیان و عقیده بدون هیچ محدودیتی،

## بیانیه شماره ۱۷ میرمسین موسوی گامی مثبت در جهت مل بحران

مخالفان خود است. ادامه روندی است که در طول سی سال گذشته همواره در جامعه ما به کار گرفته شده است: حذف دگراندیش.

جنبش سبز اما جنبش حذف نیست. جنبش به رسمیت شناختن حقوق و آزادی های مردم است. جنبش مدارا با مخالفان و ایجاد امکان رقابت آزادانه بین اندیشه ها، برنامه ها و گروه بندی های مختلف جامعه و پاسدار حق انتخاب آزادانه مردم است. جنبش سبز نه در اندیشه سرکوب کسی است و نه حذف هیچ کس و گروهی. بلکه خواستار به رسمیت شناختن حقوق همگان حتی مخالفان این جنبش، در استفاده برابر از امکانات جامعه و گردن نهادن بر انتخاب و قضاوت مردم است.

اهمیت بیانیه اخیر آقای موسوی در تأکید بر خواست های عاجل جنبش سبز است. زبان و بیان متین این بیانیه موقعیت آقای موسوی را در رهبری جنبش سبز تثبیت می کند و راه حل های ارائه شده از سوی ایشان، حداقل های قابل قبولی را برای گروه بندی های متفاوت از جناح های درون حکومت تا مخالفان آن، ارائه می کنند. هر چند ممکن است هر گروهی در ترجمه این بندها به زبان و بیان خود تفاوت نظر معینی با آقای موسوی پیدا کند، - که قطعاً چنین است- اما طیف متنوعی از نیروها در این بندها راه حلی برای برون رفت از بحران را می بینند.

مسلم است که بندهای پنجگانه آقای موسوی در چارچوب قوانین موجود و منطبق با آنها تنظیم شده اند. پیشنهادات ماقبل خود از جمله پیشنهادات آقای رفسنجانی، همچنین بخشا نیروهای منتسب به جناح موسوم به اصولگرای حکومت را نیز دربر می گیرند و خطاب آن بیشتر جناح حاکم و در مقابله با کودتاگران درون این جناح است.

در بند اول بر «مسئولیت پذیری دولت در برابر ملت، مجلس و قوه قضائیه...» تأکید شده است. اساس این مسئولیت پذیری قیل از همه تأکید بر اصل تبعیت دولت از رای مردم است. دولت اگر منتخب مردم است، باید به این مردم پاسخگو باشد، بجای خرافه پراکنی در مورد تدارک ظهور امام زمان، به مشکلات واقعی کشور بپردازد، به مردم حساب پس بدهد، زیر نظارت و کنترل نمایندگان مردم باشد و قوه قضائیه هم به تخلفات دولتیان مثل تخلف هر شخص حقیقی و حقوقی رسیدگی کند. اما امروز ما با دولتی مواجهیم با هزاران تخلف از قوانین و ریخت و پاش اموال عمومی از قبیل گم شدن یک میلیارد دلار از درآمد عمومی و برداشتهای بی حساب و کتاب از صندوق ارزی،

انتشار بیانیه میرحسین موسوی در شرائط حساس کنونی، که حکومت کودتا با تحمیل خشونت بر جنبش سبز در تلاش تبدیل مبارزات مدنی مردم در دفاع از حقوق و آزادی به جنگ تن به تن در خیابانهاست، اقدامی است هشیارانه و قابل تقدیر. مفاد پنجگانه این بیانیه در برگیرنده درخواست های عاجل جنبش مردم است.

حوادث روز عاشورا نشان داد که بدون طرح خواست های روشن، جنبش مردم می تواند در فضای ملتهب ناشی از خشونت نیروهای سرکوب دولتی متحمل هزینه های سنگینی شود. جنبشی که با «رای من کو» آغاز شده است و خواستار حل اختلافات برسر صندوق های رای و گردن نهادن همگان بر قضاوت این صندوق ها بوده است، درگیر «مرگ بر» ها و درخواست حذف این و آن شده، از اهداف اولیه خود که رسیدن به جامعه ای آزاد و مبتنی بر آزادی مخالف و استقرار فرهنگ مدارا بوده است، در بحبوحه درگیری های خشونت بار و اقدامات واکنشی دور شود. شکی نیست که دولت کودتا و عوامل آن با استفاده از انواع و اقسام تریبون هائی که در اختیار دارند، از رادیو و تلویزیون تا نماز جمعه ها و روزنامه هائی که با هزینه ملت منتشر می شوند، مسیر حوادث را در جهت حذف مخالفان سوق دهند. سرکوب را تشدید کنند، بازداشت های بازم بیشتر را سازمان دهند و حتی اعدام مخالفان را مطرح نمایند و میلیونها نفر از مردم را که زیر باتوم و گلوله فضای عمومی جامعه را از آن خود کرده اند، «خس و خاشاک» و «بزغاله» و «گوساله» بنامند. اما نمی توان و نباید اجازه داد مسیر جنبش را نیز آنها دیکته کنند. در گرد و غبار سرکوب و جنون یورشها به صفوف مردم، اقدامات احساسی و واکنشی را میداندار حادثه کنند و جنبش مدنی را به ورطه تقابل به مثل سوق دهند. آنها با همین هدف هم تظاهرات آرام مردم را به خاک و خون می کشند، جوانان معترض و آزادی خواه را آماج گلوله قرار می دهند، از روی پل ها به پائین پرتاب می کنند و یا زیر چرخ های ماشین له کرده و فردای آن روز، در هراس از قضاوت مردم، جیبونه مدعی می شوند که ماشین پلیس دزدیده شده بود و گلوله ها هم مشکوک بوده اند و مخالفین، خود «کشته سازی» کرده اند.

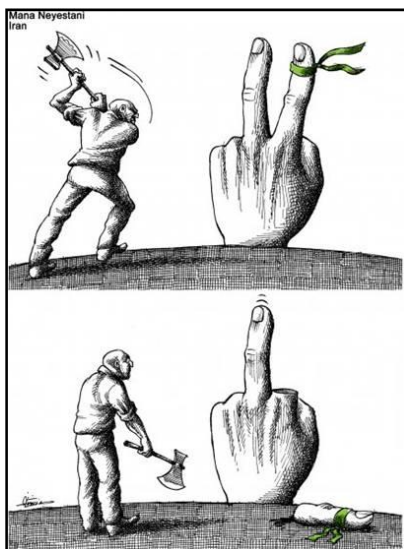
کودتاگران و حامیان آنها به خشونت نیاز دارند. آنها جز با خشونت و سرکوب قادر به ادامه حیات نیستند. تنها نقطه اتکاء آنان همین خشونت و سرکوب است. هدف آنها حذف

همچنان از مصونیت آهنین برخوردار است. مورد حمایت بالاترین مقام حکومتی است. حمایت یک جانبه و مستقیم آیت الله خامنه ای از دولت احمدی نژاد در تحمیل این دولت بر ملت ایران و سرکوب اعتراضات بعد از انتخابات، نقش تعیین کننده بازی نموده است. به همین دلیل هم شخص آیت الله خامنه ای و نهاد ولایت فقیه را به سپر بلای این دولت تبدیل کرده است. تانید کودتا و صدور دستور سرکوب از طرف آقای خامنه ای موقعیت شخصی ایشان و موقعیت حقوقی ولی فقیه را عملاً به نقطه مرکزی چالش تبدیل کرده است. این اصل در واقع بر پایان دادن به حمایت های فراقانونی از یک دولت متخلف و سپردن تعیین سرنوشت آن به نهاد های قانونی تأکید دارد.

بند دوم بیانیه آقای موسوی بر یک خواست کلیدی انگشت گذاشته است. امروز دیگر خواست انتخابات آزاد یک خواست همگانی است. «تدوین قانون شفاف و اعتماد برانگیز برای انتخابات ها به نوعی که اعتماد ملت را به یک رقابت آزاد و منصفانه و بدون خدعه و دخالت قانع سازد. این قانون باید شرکت همه ملت را علیرغم تفاوت در آراء و اندیشه ها تضمین کند و جلوی دخالت های سلیقه ای و جناحی دست اندرکاران نظام را در همه سطوح منتفی سازد. مجالس اولیه انقلاب می تواند به عنوان الگویی مورد توجه قرار گیرند».

در سه بند دیگر، در واقع بر شرائطی تأکید شده است که برای تحقق یک انتخابات آزاد از اهمیت برخوردارند مثل «آزادی زندانیان سیاسی و احیاء حیثیت و آبروی آنها»، «آزادی مطبوعات و رسانه ها و اجازه نشر مجدد روزنامه های توقیف شده...» و «برسمیت شناختن حقوق مردم برای اجتماعات قانونی و تشکیل احزاب و تشکل ها...».

بیانیه شماره ۱۷ میرحسین موسوی با ارائه راه حلی منطقی برای بحران کنونی، حکومت را به عقلانیت و آشتی با ملت دعوت و راه گذار به دموکراسی را هموار می کند. □

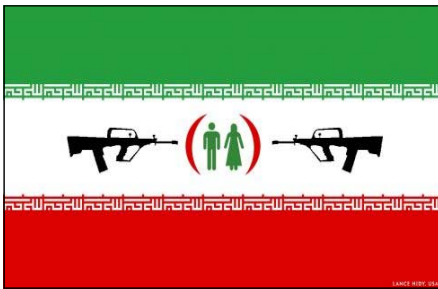




## نیاز لمظه:

برپائی ارگان ملی گذر از استبداد به دموکراسی  
برای تدارک و برگزاری انتخابات آزادا

دادن آن به خاطر نقض خشن و فاشیستی حقوق بشردر ایران و ماجراجویی های منطقه ای و بین المللی، انتخابات آزاد انسان رویکردی است که دولت ها و نهادهای بین المللی را در چالش با حکومت خامنه ای می تواند به دفاع از مبارزه مردم ایران کشاند. و انتخابات آزاد، حتی برای پیروان قدرت حاکم حاوی و حامل این پیام است که جنبش سبز قصد حذف هیچ جریانی از رقابت دموکراتیک را ندارد و ایران را واقعا برای همگان می خواهد، و اصولا جنبشی است علیه فکر و عمل مبتنی بر حذف و تنها چیزی را که می خواهد حذف کند خود اندیشه و روش حذف در سیاست و فرهنگ کشور است و بس. این جنبش تجلی اخلاق متمدنانه مردم ایران است در برابر ضد اخلاقی ترین عملکرد استبداد حاکم. به این دلیل انتخابات آزاد تنها راه موثر برای منفرد و منزوی کردن حاکمیت استبدادی ولی فقیه است. از اینرو ما انتخابات آزاد را دروازه پیروزی برای عبور ایران به سوی آزادی و دموکراسی می دانیم.



نیاز تاخیرناپذیر این لحظه حساس از حیات سیاسی کشور مان، تشکیل ارگانی ملی است از نمایندگان جریان های سیاسی سازمان یافته و شخصیت های سیاسی نماینده گرایش های سیاسی اعم از حاضران در جنبش سبز و یا در کنار و همسوی آن؛ ارگانی حول توافق برسر نحوه گذار کشور از استبداد حاکم، در شکل انتخابات آزاد، و برای تدارک و برگزاری آن؛ ارگان دموکراتیک دربرگیرنده همه آنانیکه باورمند به دموکراسی هستند. در مختصات کنونی که استبداد حاکم کمر به تکمیل کودتا بسته و برای سببیت و خونریزی بیشتر خیز برداشته است، مسیر ایستادگی و پیروزی جنبش سبز نه از فرو رفتن در لاک خود، دزدیدن سر، و بی تصمیمی سیاسی که از تعرض سیاسی متحدانه و هدفمند برای تغییر وضع حاکم می گذرد. باید باور داشت و به جامعه باوراند که استبداد حاکم علیرغم همه شلتاق ها و سرکوب هایش رفتنی است و هم از اینرو می باید که به نقشه جایگزین مجهز شد. لازمه دفاع ظفرمند در برابر یورش فاشیستی استبداد حاکم، تعرض مسالمت آمیز سیاست ورزانه به برج و باروی آنست، که در لحظه کنونی، با آهنگ انتخابات آزاد به بیان در می آید. □

دهم دیماه ۱۳۸۸ برابر با روز پایانی سال ۲۰۰۹

گذر کند و این قصد خود را در اتخاذ نقشه سیاسی و ارگانی برای تدارک اجرای آن، با هدف ادامه و پیشروی جنبش شهروندی به نمایش بگذارد.

جنبش متکثر در وحدت، روشن است که نمی تواند بر سر برنامه اجتماعی و حتی حول تمامیت یک برنامه سیاسی به وحدت دست یابد. از اینرو، هیچ جریانی نباید به چنین صرافتی بیفتد. اما جنبش رنگین کمانی سبز، می تواند و باید بر سر گذار از استبدادی که همه نیروی این جنبش را رنج می دهد، متحد بماند و متحد تر شود. و جنبش سبز آنگاه می تواند با حفظ گستردگی خود، در سطح خواست متعالی ایران برای همه ایرانیان به پیش برود که در گذر به دموکراسی و حفظ دموکراسی، بر سر فرصت و حق برابر برای هر شهروند بیایستد و در مسیر گذار و فرادای گذار برای همه نیروها و جریان های سیاسی کشور نقش و سهم قایل شود. توافق بر سر اصل انتخابات آزاد در عمومی ترین معنی آن، به گمان ما آن هدفی است که می تواند جنبش سبز را در گذار از استبداد دینی به آزادی و دموکراسی، در موقعیت تعرض سیاسی و مسیر رسیدن به هدف پیروزی قرار دهد. تردیدی نباید داشت که فهم از انتخابات آزاد در میان متعلقین به جنبش جاری یکی نیست، اما در این هم تردید نباید کرد که اشتراکات در این عرصه، بسی بیشتر از تفاوت نظرها است. آزادی زندانیان سیاسی، آزادی فعالیت احزاب سیاسی و آزادی بیان و رسانه ها، از جمله پیش شرط ها برای یک انتخابات آزاد است که خوشبختانه توافق بر سر آن در میان نیروی اعتراض به استبداد حاکم، بسیار بالا و چشمگیر است. همین پیش شرط ها خود ملاط اولیه برای ریختن بنای برنامه ملی برای گذار است.

خواست انتخابات آزاد، ادامه و تکامل طبیعی و منطقی جنبشی است که با ابراز و اعلام "حق رای" میلیونها شهروند ایرانی سر بر آورد، در اعتراض به تعرض حکومت زور و تقلب به این حق شهروندی شعله ور شد، و اینک با ایستادگی اش در برابر سرکوب استبداد حاکم، عزم خود به پیروزی را نشان همگان می دهد. انتخابات آزاد، می تواند و باید به شناسنامه این جنبش شهروندی تبدیل شود و به هویت آن بدل گردد تا شور و شعور جنبش برای پیش روی هدفمند را جلا دهد. انتخابات آزاد، نشانه حقانیت مردم ایران درنزد افکار عمومی جهانی است. در این وضعیت انزوای بین المللی رژیم و آمادگی شرایط جهانی برای تحت فشار قرار

در پی تلاطم های سیاسی چند ماه گذشته، ایران ما اکنون در یک موقعیت تاریخی قرار گرفته است. این موقعیت، از چرخشی سیاسی در اوضاع کشور حکایت دارد که مضمون آن، تعیین تکلیف جامعه با استبداد دینی است.

مستبدان حاکم، در تبعیت از قانونمندی های ناظر بر قدرت های استبدادی، در طول این هفت ماه هر خواست حداقل مردم را ناشنیده گرفتند و راه هر گونه مصالحه با نیروی اعتراض را بستند. آنها اکنون بیش از هر زمان دیگر، سیاست را تنها و مطلقا در سرکوب می فهمند. رهبری استبداد یعنی ولی فقیه و عمله سرکوب آن، اینک به تکمیل کودتا رو آورده اند تا به گمان واهی خود از طریق کشتار و اعدام های بیشتر، بازداشت های چندین هزاره و حکومت عملا نظامی، جنبش سبز را از نفس بیندازند. تداوم و تشدید سیاست سرکوب، سیاستی که برای واضعان و مجریان آن جز شکست حاصلی نداشته است. در یک کلام بیانگر بن بست و انزوای حکومت خامنه ای ولی فقیه است.

جنبش اعتراضی شهروندی اما، به رغم ماه ها سرکوب، نشان داده است که در دفاع از حق و حقوق خود پا بر جاست و سر باز ایستادن ندارد. این جنبش مدنی، با همه توان کوشیده است که خویشتن داربماند و همچنان، در سیمای مسالمت چهره کند؛ ولی در همانحال، توانسته است به گونه تحسین بر انگیزی، آزادخواهی شجاعانه و شهامت مدنی را به نمایش بگذارد. این جنبش حق طلبانه در این هفت ماه دشوار، از هر امکان برای اعلام اعتراض بهره جسته و هیچ فرصت زمانی و مکانی را در به چالش کشیدن استبداد از دست نداده است. بر اثر ایستادگی و هوشیاری نیروهای متشکله جنبش و از جمله سمبل های شناخته شده آن در برابر نقشه های ناظر بر تفرقه و ارعاب، این جنبش توانسته است به گونه خلاقانه ای گستردگی اجتماعی خویش را حفظ و بیشتر کند. گستردگی که، عامل اصلی در سبزینه گی آن و نیز بزرگترین نقطه قوت اش در دفاع از خود مقابل سرکوبگران بوده است. این جنبش دموکراتیک مرحله به مرحله با عبور از خواست های متنوع شهروندی، اینک در حالی گذر از حکومت استبدادی خامنه ای ولی فقیه را نشانه گرفته است که خوشبختانه همچنان با خصوصیت تکثر در وحدت شاخص است. این جنبش اما، اینک برای پایداری و شکوفایی خود در برابر سرکوب گری های بیشتر استبداد حاکم، می باید که از دفاع شهروندی به سیاست تعرضی

## با دوستان مروت، با دشمنان مدارا

کرده است. دولت احمدی نژاد تا به حال تنها با حمایت بی‌دریغ رهبری و فرار از پاسخگویی به افکار عمومی، مجلس و قوه قضاییه پایدار مانده است. حال باید پرسید به نظر ایشان کدام راهکار بهتر است؟ دولت احمدی نژاد با فرمان ولایت مدارانه رهبر کناربرود یا افکار عمومی با به رسمیت شناختنش، به خاطر ناکارآمدی کنارش بزنند؟ به زبان ساده‌تر، دولت قربانی بقای حاکمیت شود یا سقوط دولت، شانس در جهت قدرت نمایی ملت باشد؟

۲- وقایع بعد از انتخابات، و خشونت ورزی بی حد حاکمان جمهوری اسلامی و هزینه های تحمیل شده به معترضان، مردم را به سمت رادیکال شدن در خواست ها سوق می دهد و شاید کار بدانجا برسد (اگر تا بحال نرسیده باشد) که گروهی دیگر حاضر به قبول جمهوری اسلامی به عنوان نظام حاکم بر ایران نباشند و تحت هر شرایطی راه براندازی را بخواهند پیشه کنند. اصحاب این تفکر در مقابل بیانیه موسوی به او خرده می‌گیرند که چرا تکلیف را با ولایت مطلقه فقیه مشخص نکرده است.

در جواب کسانی که مشخص نکردن تکلیف اصل ولایت مطلقه فقیه در بیانیه موسوی را ضعف این بیانیه می‌دانند باید یادآوری کرد که جنبش سبز هفت ماه از عمر خود را پشت سر گذاشته است و همچنان دست درگلاویز حاکمیت دارد، اما با وجود تمام جانبازی و هزینه‌هایی که متحمل شده و هزینه‌هایی که به حاکمیت تحمیل کرده، موفق نشده است حاکمیت را به عقب براند. جنبش سبز هنوز دولت احمدی نژاد را بر سر خود دارد، حال چگونه سنگر اول را فتح نکرده برای سنگر بعدی خیز بردارد؟! در نگاه از زاویه‌ای متفاوت به نظر می‌رسد موسوی دغدغه‌های دیگر نیز دارد. او با مطرح کردن این راهکارها به همراهان هوادار رادیکال‌تر در جنبش سبز هشدار می‌دهد که به خاطر داشته باشند، همه همراهان در یک سطح از توقعات نیستند. جنبش سبز بر اساس حداقل‌ها بنیان یافته است و خواسته‌های حداکثری عده‌ای در آن، خواسته‌های حداقلی عده‌ای دیگر است. او در تلاش است که با یادآوری این نکته، همراهان جنبش را از رادیکالیته شدن باز دارد؛ اما در عین حال اگر این خواسته‌ها پذیرفته شود، راه همراهان جنبش سبز که توقعات حداکثری دارند برای رسیدن به هدف، که حق ایشان است، باز خواهد بود. آنها می‌توانند با تبلیغ عقاید خود در تشریفات آزاد، برگزاری اجتماعات، شرکت در انتخابات و... جامعه را به سمت هدف خود سوق دهند.

اما سوالی که مهم می‌نماید اینکه چرا مهندس موسوی در شرایطی که به نظر نمی‌رسد حاکمیت به وجوب مصالحه دست یافته باشد، به دادن راهکارهای خود برای مصالحه دست می‌زند؟ موسوی با این بیانیه خود را در معرض قضاوت‌هایی قرار می‌دهد، مانند اینکه او ترسیده و یا مثلاً از ادامه راه خسته شده است. اما او با چه هدفی خود را در معرض این قضاوت‌ها قرار می‌دهد؟ < صفحه ۱۱

ایران نمی‌دادند و نتایج انتخابات ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ را دستکاری شده فرض می‌کنند. این طیف رنگارنگ از اقلیت دیندار سنتی و مریدان آیت‌الله خمینی تا گروه‌هایی مانند حزب کمونیست کارگری را در خود جای داده است. این رنگارنگی طیف‌های حاضر در جنبش سبز، این جنبش را دچار یک تناقض از دورن کرده است. چنانکه گروهی در آن به دنبال اصلاح جمهوری اسلامی و طیفی نیز به سودای براندازی حکومت با آن همراه است. حال سوال اینجاست آیا خواسته‌های پنج‌گانه مهندس موسوی نظرات همه این طیف‌ها را برآورده می‌کند؟

در پاسخ به این سوال باید دوباره تاکید کرد که این جنبش نه تنها همراهانی برانداز را با خود دارد، اما وفاداران به جمهوری اسلامی را نیز همراه خود دارد. خود میرحسین موسوی از آن دست افراد همراه با جنبش محسوب می‌شود که هیچگاه نمی‌توانند نظامی فراتر از جمهوری اسلامی را متصور شوند. راهکارهای میرحسین موسوی، خواسته‌هایی کاملاً حداقلی و ریشه‌ای هستند. شاید این راهکارها، مطلوب غایبی همه افراد همراه با جنبش سبز نباشد؛ اما هیچکدام از آنها نمی‌توانند مخالفتی با آن داشته باشند. چنانکه حتی اگر موافقان براندازی بتوانند حکومت دیگری را تصویر کنند، این فصول را باید رعایت کنند و در عین حال نیز جمهوری اسلامی در صورت توافق با این درخواست‌ها، دچار استحاله از دورن می‌شود و ماهیت حکومت از فرد محوری به جامعه محوری تغییر می‌کند. به عبارتی دیگر، با پذیرش این درخواست‌ها حکومت «حوزه عمومی» را به جامعه واگذار می‌کند.

مهمترین رئوس و دغدغه منتقدان بیانیه میرحسین موسوی در دورن جنبش سبز را میتوان به دو سرفصل تقسیم کرد:

۱- به رسمیت شناخته شدن دولت دهم از سوی میرحسین موسوی در بیانیه شماره هفدهم یکی از انتقادهای جدی گروهی از همراهان جنبش سبز است. آنها مطرح می‌کنند که خون‌های ریخته شده و زحمات کشیده شده همگی در نفی دولت «برآمده از تقلب» دهم است؛ پس چرا موسوی با درخواست مسئولیت‌پذیری دولت، عملاً نخست دولت را به رسمیت شناخته و سپس از دولت مسئولیت‌پذیری را درخواست کرده است.

در جواب این انتقاد می‌توان مطرح کرد که آیا «مخالفان اصل پذیرش دولت» به این اندیشیده‌اند که راهکارشان برای ساقط کردن دولت دهم چیست؟ آیا آنها منتظرند دولت خود استعفا دهد یا رهبر با استفاده از حق ولایت خود به مجلس دستور بررسی عدم کفایت رییس جمهور را بدهد؟ مهندس موسوی شاید گامی به عقب را مطرح کرده باشد؛ اما در همان بند امکان برداشتن دو گام به جلو را هم پیش‌بینی

بیانیه هفدهم میر حسین موسوی که به تاریخ ۱۱ دیماه ۱۳۸۸ صادر شد، موجی از نظرات مخالف و موافق را با خود به همراه داشته است. این بیانیه را می‌توان به دو بخش کلی تقسیم کرد و به تحلیل مسائل مطروحه در هر بخش پرداخت. در پاره‌ی نخست، موسوی در واکنش به مسائل پیش آمده در عاشورای حسینی (۶ دیماه) و جریان تبلیغات رسانه‌های هوادار حاکمیت پس از آن، ضمن اعلام آمادگی برای «شهادت در راه مطالبات دینی و ملی»، معترضان را بری از حرمت شکنی عاشورا معرفی می‌کند و طرفداران حاکمیت را به خاطر دست یازیدن به خون مخالفان و تلاش برای ایجاد جنگ داخلی، حرمت شکنان اصلی معرفی می‌کند.

با این حال، اهمیت بیانیه موسوی نه در بخش واکنشی آن که در پاره دوم است. موسوی به عنوان رهبر جریانی که در اعتراض به نتایج انتخابات ریاست جمهوری دهم شکل گرفت و نام جنبش سبز را برای خود برگزید و تا کنون هفت ماه است که توقیفی در اعتراضات خود نداشته است، در اقدامی جدید؛ به ارائه راهکارهایی می‌پردازد که به نظر او می‌تواند خواست‌های مخالفان را تامین نماید و اعتراضات را سرانجامی دهد.

او خطاب به حاکمان می‌گوید: «تا وجود یک بحران جدی در کشور به رسمیت شناخته نشود، راهی برای خروج از مشکلات و مسائل پیدا نخواهد شد. عدم اذعان به بحران، توجیه‌گر ادامه راه حل‌های سرکوبگرانه خواهد شد. اذعان به وضعیت بحرانی می‌تواند راه حل را نه در سرکوب که بر سر آشتی ملی قرار دهد» و درخواست‌های خود را در پنج سرفصل مطرح می‌کند:

- ۱- مسئولیت‌پذیری دولت در برابر ملت، مجلس و قوه قضاییه.
  - ۲- تدوین قانون شفاف و اعتماد برانگیز برای انتخابات.
  - ۳- آزادی زندانیان سیاسی.
  - ۴- آزادی مطبوعات و رسانه‌ها و اجازه نشر مجدد روزنامه‌های توقیف شده.
  - ۵- به رسمیت شناختن حقوق مردم برای اجتماعات قانونی و تشکیل احزاب و تشکل‌ها.
- مهندس میرحسین موسوی در مطرح کردن خواسته‌های خود به صورت هوشمندانه‌ای تمامی ریشه‌های استبداد در جمهوری اسلامی را نشانه رفته است و در عین حال تمام بهانه‌ها را از گروه مقابل خود برای رد کردن خواسته‌های جنبش گرفته است. میرحسین موسوی در بیانیه خود همچنین ایجاد تعادلی در خواسته‌های معترضین را دنبال می‌کند.
- جنبش سبز طیفی از مخالفان وضعیت فعلی با گرایش‌های مختلف را تشکیل می‌دهد که همه تنها در یک مورد با هم توافق دارند. آنها «محمود احمدی نژاد» را رییس جمهور قانونی

## از جنبش عملی تا تلاش فکری

صفحه ۱۰ <

بعد از اتفاقات روز عاشورا، رسانه‌های نزدیک به حاکمیت در تلاشی هماهنگ سعی کردند اعتراضات را بی‌حرمتی به عاشورا معرفی کنند و با گذشتن از صحنه‌های حمله خشن پلیس به معترضان و آدم‌کشی نیروهای وابسته به حاکمیت و تنها با نشان دادن صحنه‌های آتش سوزی خودروها و موتورهای نیروی انتظامی (که پیش از عاشورا اتفاق نیفتاده بود) اعتراضات را این بار «به صورت مستند» اغتشاشات معرفی کنند و با نمایش سر دادن شعار «مرگ بر اصل ولایت فقیه» توسط معترضان ایشان را به هتک حرمت عاشورا متهم کنند.

موسوی با بیانیه خود ضمن رد اتهامات مطروحه و دفاع از جنبش سبز در موضوع هتک حرمت، با مطرح کردن راهکارهای خود توپ را محکم به زمین حاکمیت پرتاب می‌کند. او حاکمیت را در یک دو راهی قرار می‌دهد. حاکمیت در صورت نپذیرفتن پیشنهادهای موسوی که همگی در چهارچوب قانون اساسی تنظیم شده‌اند، هزینه‌های خود را در سرکوب تظاهرات بعدی دو چندان خواهد کرد و همچنین هزینه رفتارهای ساختار شکنانه احتمالی بخش اندکی از هواداران جنبش سبز را به صورت حساب ایشان واریز می‌کند. در واقع حاکمیت هیچ بهانه‌ای برای نپذیرفتن راهکارهای حداقلی و قانونی موسوی نمی‌تواند بترشد و با بی‌اعتنایی به این پیشنهادها، حاکمان جمهوری اسلامی مسئول هر اتفاق ساختار شکنانه بعدی هستند.

در عین حال موسوی به مخالفان احمدی نژاد در حاکمیت فرصتی دوباره می‌بخشد تا با تلاش برای قانع کردن رهبری و سران سپاه به اینکه در صورت مصالحه جایگاه ولایت [حداقل فعلا] دست نخواهد خورد و منافع اقتصادی سپاه [حداقل فعلا] در خطر نخواهد افتاد، خواب‌های خود را نیز بازیابی کنند. لاریجانی خوب می‌داند در صورت مصالحه، شانس دوباره می‌یابد تا با تحقیر احمدی نژاد و کارگردانی طرح عدم کفایت سیاسی دولت دهم در مجلس، انتخابات ۱۳۸۴ را جبران کند. قالیباف دوباره به تکاپو خواهد افتاد که روابط خود را با سپاه بازیابد و رضایی در رویاهای خود میتواند دوباره به کرسی ریاست جمهوری ببنشیند.

بیانیه میر حسین موسوی را می‌توان بیانیه‌ای چندوجهی دانست. بیانیه‌ای که هم سیاستمداران نوشته شده است و هم اخلاق در سطر سطر آن به رخ کشیده می‌شود. موسوی در بیانیه‌اش با دوستداران خویش به مروت سخن می‌گوید و با حاکمیت مدارا پیشه می‌کند. او حاکمیت را به عقلانیت فرا می‌خواند و البته به ایشان هشدار می‌دهد که اگر دستی که به مدارا دراز شده را نپذیرند، خود مسئول هر اتفاقی خواهند بود. شاید بتوان حرف موسوی را بسط جالب توجه این بیت خواجه دانست:

آرامش دو گیتی تفسیر این دو حرف است، با دوستان مروت با دشمنان مدارا. □

مبارزه برای دستیابی به جامعه‌ای آزاد، برخوردار از حداقل موازین شناخته شده در زمینه حقوق و آزادیهای سیاسی و مدنی، در کشور ما و از مدت‌های مدید، ادامه داشته و دارد. هرگاه در دوره‌های پیشین، این مبارزه، علیرغم تلاشها و جانفشانی‌های زیاد، نتوانست به ثمر برسد، اکنون اما، در ادامه و نتیجه خود، هم گستره فراوانی یافته است و هم به نقطه‌ای رسیده است که می‌توان آنرا سرنوشت‌ساز برای آینده جامعه‌ما، تلقی نمود.

اعتراضات مردمی چند ماهه گذشته، که با عکس‌العمل به اعلام نتایج به اصطلاح انتخابات ریاست جمهوری، از ۲۳ خرداد ۱۳۸۸ آغاز شد، ادامه منطقی این تلاش و بویژه بیانگر خشم و نفرت سی ساله از حکومت دینی است. این جنبش هر چه پیش‌تر رفته‌است، بیشتر گسترش یافته است. سرکوبهای شدید، دستگیری، قتل و شکنجه، اعدام و محکومیت‌های سنگین برای فعالین گوناگون سیاسی و مدنی، جو ارباب و تهدید و تمهیدهای گوناگون از طرف حاکمیت جمهوری اسلامی، نتوانسته است این روند را متوقف سازد.

عزم راسخ بخشهای مهمی از جامعه ایران برای آزادی، از آنجا که از نیاز و خواست آنان در نفی و جایگزینی استبداد دینی و حکومتی، به عنوان عامل همه نابسامانی‌ها، با حاکمیتی از آن مردم و برای مردم، ناشی می‌شود، به عینه خود را طی ماههای اخیر در رخدادهایی چون ۱۶ آذر و تاسوعا و شورا، نشان داد. درخصلت‌یابی این جنبش نوین، بسیار گفته و نوشته شده است. همگان بر خودبخودی بودن آن، نبود رهبری مسجل و یا گوناگونی طیف معرف آن و نیز تفاوت در مطالبات آن، اذعان دارند. برای برخی‌ها این خود نقطه قوتی است. اما چنانچه به تجارب دوره‌های پیشین برگردیم، پرواضح است که بدون صف‌بندیهای آشکار و مشخص، بدون تعیین مطالبات اقشار و طبقات و گروه‌بندیهای اجتماعی، امکان لغزش، و از آن طریق تجربه تلخی را باز تجربه کردن، بسی خواهد داشت.

یکی از مواردی که همواره بعد از انقلاب ضدسلطنتی و طی سالیان و تاکنون، در ارزیابی از چگونگی سلطه استبداد دینی و نتیجه انقلاب، از سوی قریب به اتفاق نیروهای سیاسی مورد تاکید قرار گرفته و می‌گیرد، اصل نمودن جنبه سلبی آن، و شفاف نبودن، اگر گفته نشود فقدان جنبه اثباتی آن، بوده است. شفافیت بخشیدن به مطالبات، خواسته‌ها و اهداف هر کدام از بخشهای جامعه، قدمی در راستای درس‌گیری از نکته فوق است.

طی سی سال سلطه حکومت اسلامی و علیرغم مشکلات و موانع فراوان، اما دست کم چهار جنبش پایه‌ای که از خصلت دموکراتیک و

سکولار با توجه به مطالبات آنها، برخوردارند، توانستند به سازمانیابی خویش، دست یازند. جنبش برابری طلب زنان، جنبش ملی-دمکراتیک ملیتهای گوناگون، جنبشهای کارگران و زحمتکشان و مزدبگیران و معلمان و پرستاران و بالاخره جنبش دانشجویی و جوانان، روشنفکران و نویسندگان، از مراحل سخت و دشواری عبور نموده ولی همچنان در دل جامعه، حلقه‌های اصلی مقاومت و نیز اعتراضات مدنی و اجتماعی را به شکلی پایدار، عهده‌دارند. گرچه طی ماههای پیشین، حضور آنان در جنبش همگانی در غالب امر، نه به گونه‌ای متشکل بلکه به طور عمده با شرکت فردی فعالان آنها، صورت گرفته است.

این جنبشها نیز در مقابل رخداد پسانتخاباتی، به مانند دیگر محافل و جریانات سیاسی، به نوعی غافلگیر شدند اما آنها هم پس از سپری کردن این دوره، در حال بازیابی و بازنگری اقدامات خویش هستند و بسیار طبیعی است که انتظار داشته‌باشیم تا در آینده به انسجام و قوامی که خود منظور دارند، برسند. انسجام و قوام و پیشرفت این جنبشها در سازمانیابی خود، نه تنها استمرار مبارزه، که کلید مقابله با تهدیدات رژیم است، را میسر می‌گرداند بلکه خود به تعیین بخشیدن به صف‌بندیهای واقعی میان حامیان طبیعی و واقعی این جنبشها و دیگران، کمک خواهد نمود. رابطه جنبشهای مطالباتی و جنبش همگانی هم از این نکته آغاز می‌گردد که هر یک بدون دیگری، امکان استمرار پیدا نخواهد نمود. این دو نه در تقابل هم، که مکمل هم هستند. پلاتنوم و برنامه‌های سیاسی عمومی هم نمی‌توانند خارج از ضرورت پاسخگویی به نیازهای مشترک هر دو، که پایه اتحاد مبارزاتی را تشکیل می‌دهند، تدوین یابند.

اتحاد مبارزاتی لازم است اما این اتحاد تابعی از اهداف اثباتی و بلاواسطه هریک از لایه‌ها و بخشهای گوناگون درگیر در مبارزه است. ائتلافها، اتحادها در عمل و در نهایت جبهه و یا جبهه‌های متعدد سیاسی، ناشی از این واقعیت هستند. پایه این اتحاد و ائتلافها هم چیزی نیستند جز سرخط‌های اصلی یک برنامه و پلاتنوم سیاسی که هریک از بخشهای درگیر بر سر آن و طبق معیارهای خویش، آنها را با دیگرانی بوجود می‌آورند. امروزه و با سیر تحولات چند ماهه اخیر، ضرورت تلاشهای فکری و نظری در پاسخگویی به نیازهای جنبش بیش از دوره‌های پیش، محرز شده است. گرچه از بدو استقرار حاکمیت جمهوری اسلامی و تا پیش از رخدادهای اخیر، تلاشهای بسیاری از جانب نیروهای سیاسی متعدد، صورت گرفتند اما در فقدان جنبشی همه‌گیر و وسیع، و به دلایل گوناگون، این اقدامات عرصه وسیعی را دربر نگرفتند و یا به نتایج دلخواه نرسیدند. < صفحه ۱۲

## صفحه ۱۱ &lt;

بی‌گمان نقد و بررسی هریک از این اقدامات و تلاشها، کمک شایانی در راه اقدامات آینده است.

جنبش همگانی کنونی که با شعارهای مقدماتی شکل گرفت و طی مرحله‌های بعدی، به نفی مستقیم نمادهای حاکمیت جمهوری اسلامی رسید، اکنون، دست کم برای بخش مهمی از آن، هدف بلاواسطه، شکستن ساختار نظام است. این جنبش، متنوع در همه سطوح و در نتیجه از نظر مطالبات، گوناگون است. اهداف جنبشهای اجتماعی به طور مشخص، و درکنار مطالبات عمومی و همگانی به طور عموم، پایه‌های فکری و نظری آتی را رقم می‌زنند.

طی روزها و هفته‌های گذشته، نمونه‌هایی خود را نشان داده‌اند تا به ضرورت کار فکری و نظری، برای ارائه چشم‌انداز آتی و نیز ترسیم اهداف عمومی مبارزات مردم، پاسخی داده شود. گرچه این مجادلات فکری تا هفته‌های پیش و بویژه تا قبل از رخدادهای ۱۶ آذر و تاسوعا و عاشورا، خود را در بحثهای مربوط به برخی شعارها و نیز منازعات حول خشونت و مسالمت، نشان می‌داد، به مانند همیشه، در پس پرده این بحث، نیت همیشگی ربط خشونت با انقلاب از یک طرف و مسالمت با رفرم، از طرف دیگر قرار داشت و از این نظر بحث جدیدی باز نشد. چه انقلابیاتی که مسالمت‌آمیز رخ دادند و چه رفرم‌هایی که با خشونت به نتیجه رسیدند. تاریخ بشری ما مملو از این نمونه‌هاست. کیست که پی نبرد در پس این بحث، تلاش برای جلوگیری از تعمیق خواسته‌های جنبش، مد نظر است و نه چیز دیگری. آنان که خشونت‌های سی ساله جمهوری اسلامی را در مقابل "دفاع از خود" و مشروع مردم قرار می‌دهند، قصدی به جز توجیه نظرات خویش برای محق جلوه دادن راه حل "درونی" در رژیم، ندارند. کسانی که قادر نیستند مسبب اصلی خشونت‌های سی سال گذشته در ترکمن صحرا و خوزستان، در کردستان و دانشگاهها، در زندانها و خیابانها، در ادارات و محلات و نیز جنایات دهه ۶۰ و بویژه قتل عام زندانیان در ۶۷ را ببینند و محکوم کنند، چگونه قادر خواهند بود در مورد خشونت، اظهار نظر کنند؟ کسانی که در مورد اعدام زندانیان سیاسی مانند احسان فتاحیان و فصیح یاسمنی، لب فرومی‌نهند، آیا حقانیت تعریف "خشونت" را دارا هستند؟ خشونت از جانب این "منتقدین" خشونت، برابر است با تعمیق خواسته‌ها و شعارهای جنبش که بر خلاف انتظار و آرزوی آنها، از حریم "خودی" ها تجاوز کرده است. عکس‌العملها در مورد مرگ آقای منتظری و سپس بیانیه شماره هفده آقای موسوی و به دنبال آن اظهار نظر ۵ تن از روشنفکران دینی، نشان داد که رفته رفته، به ناچار باید از این محدوده گذر کرد و از هشدار

در مورد خشونت و یا سکوت‌های معنی دار در مقابل وقایع و یا صداهای پراکنده، می‌بایست به اصل مطلب، یعنی روشن نمودن اهداف و برنامه هریک از بخشهای مختلف جامعه، برای آینده، پرداخت.

تا آنجا که به طیف مشهور به اصلاح‌طلبان حکومتی برمی‌گردد، روشن است که آنها با پیشرفت جنبش و تعمیق مطالبات آن، با انتخابی بس دشوار مواجه گشته‌اند. از یک طرف حد و حدود تعیین شده آنها، یعنی آرایش چهره نظام جمهوری اسلامی و نیز "شنیدن" برخی صداها در جامعه، با اقبال در میان کارگزار اصلی حکومت یعنی ولی فقیه، مواجه نشده‌است و از طرف دیگر سیر متحول جنبش، راه عبور از آنها را در عمل هموار ساخته است. تفاوت بیانیه هفدهم آقای موسوی با بیانیه ۵ تن، در همین نکته است که یکی سعی دارد بازی را همچنان در دایره حکومتی نگاه‌دارد و دیگری برای جلوگیری از سلطه و یا گسترش نفوذ "غیرخودی" ها در جنبش، با برخی مطالبات آن همراهی کرده و "نواقص" بیانیه آقای موسوی را کمی جبران نماید. انتخاب میان اصلاح رژیم، که طبق گفته برخی از نظریه پردازان اصلاح طلب هم به آرزوی دست نیافتنی تبدیل شده است، و عبور از جمهوری اسلامی، یعنی شکستن آن ساختاری که مسبب تمامی مشکلات جامعه ماست، برای کسانی که خود از معماران این رژیم بوده و هنوز برخی "دوره‌های طلایی" را به رخ می‌کشند، آسان نیست. به مانند هر گروه و دسته و جمعی، آنان نیز به ناگزیر به انتخابی، نه به الزام یکسانی، دست خواهند زد. جنبش همگانی برای آزادی و نیل به جامعه‌ای متکی بر رای و دخالت خویش، بر پایه جدائی دین از دولت، هرگونه فکری را که اصل اولیه اتکا بر آراء مردم و تمامی مجموعه‌های تشکیل‌دهنده جامعه ایرانی و نیز عدم حقانیت دخالت دین در سیاست را به رسمیت بشناسد، در خود خواهد پذیرفت و جریانات و کسانی را که تحت هر بهانه‌ای، این اصول را برسمیت شناسند، با خود همراه نخواهد کرد.

مشکل اما، به اصطلاح اصلاح‌طلبان حکومتی، که بر سر انتخاب قرار گرفته‌اند، تنها بر نمی‌گردد بلکه همچون سی سال گذشته به آن دسته از "رهبران" و "فعالان" برمی‌گردد که به نام چپ و سکولار و در اغلب موارد از زاویه عضویت در جریانی سیاسی دارای پلاتنوم و برنامه‌ای با مضمون دمکراتیک و چپ، از همه چیز دفاع می‌کنند غیر از دمکراسی و الزامات یک ساختار دمکراتیک. از ماست که بر ماست. گاهی تحت اصل بودن مبارزه ضدامپریالیستی، زمانی برای توسعه اقتصادی، گاهی به دلیل برکات اصلاح طلبی حکومتی و اکنون به بهانه خشونت و افراط و

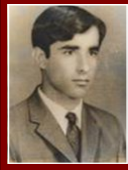
یا "زیاده‌خواهی" و یا خطر "شکاف" در جنبش، مبارزات بخش مهمی از مردم را برسمیت نشاخته که هیچ، آنرا تقبیح و محکوم می‌شمارند. اصل انتخاب میان بد و بدتر، راه چاره این دسته از بی‌اعتقادترین به اصول ابتدائی دمکراسی و آزادی در جامعه، به شمار می‌رود تا مبدا آن چه که "قدرت" را نشانه رود، محلی از اعراب یابد. چراکه بازی در دایره قدرت، تنها بازی آموخته توسط ایشان است. اینان که نمی‌دانم چرا هنوز لقب عضویت از این و یا آن سازمان "چپ" را یکدک می‌کشند، چیزی جز کارمندان غیررسمی نهادهای مبلغ فکر واهی اصلاح طلبی حکومتی نیستند که همانطور که گفته شد، از برخی از خود اصلاح‌طلبان، که امکان اصلاح رژیم را صفر می‌دانند، بسیار عقب‌تر هستند.

برای نیل به اهداف دیرینه جامعه ما، مبنی بر دستیابی به آن چه که "حکومت مردم و برای مردم"، نام دارد، اندکی اعتماد به نفس، نیاز است. بر نیروهای دمکرات راستین و آزادیخواه است که بدور از "جوگرگی" و با ارائه برنامه‌ای هدفمند و واقعی، که از مطالبات و نیازهای کنونی جامعه ما نشات می‌گیرند، در راه انتلافی از همه جریاناتی که دل در گرو برقراری نظم و نظامی با مشخصه‌های روشن یعنی جدائی دین از دولت و اتکا به آرای همگانی و نیز برسمیت شناختن مطالبات جنبشهای اجتماعی دارند، بکوشند.

این انتلاف، در برگزیده خواسته‌های جنبشهای اجتماعی، مطالبات عمومی و همگانی در راه رسیدن به جامعه‌ای آزاد و دمکراتیک، بوده و در مقابل راه‌لهائی قرار دارد که به بهانه "ظرفیت" رژیم و "امکانات" موجود، از هرگونه تحولی که عبور از آنرا نشانه رود، سخت بینماک می‌نماید.

آینده جامعه ما، بر بستر همین مجادلات و مناقشات، ره‌گذر خواهد کرد. بر نیروهای چپ و سکولار و دمکرات است که دست در دست هم، در این بازار مکاره بد و بدتر، دنبال ره‌توشه نبوده و با فعالیتی مسئولانه و پیگیر، در دفاع از اصول اساسی آزادی برای جامعه‌ای به طور واقعی آزاد و متکی به خود، دست در دست هم و به یاری همدیگر، الزامات یک جامعه آزاد و دمکراتیک را بیان کرده و به دفاع از آن به همراه تلاش‌های عملی بدین منظور، گام بردارند. کار امروز را به فردا نیفکنیم تا که آیندگان، ما را زخود پنداشته و ما، جزئی از آنان به حساب آورده شویم. برخورد فکری و نظری در مرحله کنونی بیش از هر زمان خود را نشان داده و می‌بایست که در این راه از اعتقادات خویش برسر مبنای اساسی یک جامعه آزاد، به هر دلیل و بهانه‌ای کوتاه نیائیم چرا که تاریخ سی‌ساله، و جنبش کنونی مردم ما، صحت آنها را به خوبی نشان داده است. □

## به یاد ستار کیانی



افزوده شد. این خبر را در حیات هواخوری بند چهار، زمانی که تازه بازی والیبال تمام شده بود، شنیدم. یکی از همسلولی‌هایم خبر داد که مجاهدی را از زندان مشهد به قصر آورده و او را در سلول ما جا داده‌اند. از این خبر زیاد خوشم نیامد. در سلول بند چهار زندان قصر، ما چهار نفر بودیم، همه چپ و از طرفداران مشی مسلحانه. در پستوی این سلول، بسیاری از کارهایی انجام می‌گرفت که می‌بایست از چشم پلیس مخفی می‌ماندند. از این رو اهمیت داشت افراد ساکن سلول، هم به لحاظ توان مبارزه و هم به لحاظ نظر، قابل اعتماد و همراه باشند.

پس از گرفتن دوش، به دنبال تازه وارد مجاهد، گشتم. تا دیر وقت به سلول نیامد. سرگرم گفتگو با رفقایم، بچه‌های مجاهد بود. کارش و حرکات و رفتارهای چندان عادی به نظر نمی‌آمد. نمی‌دانم چه ساعتی بود که وارد سلول شد. سایر همسلولی‌ها را قبلاً دیده بود. نزدیک آمد و با لیخندی که گوشه لبش را کج کرده بود، خودش را معرفی کرد. نام مرا از بقیه به عنوان یکی از هم اتاقی‌هایم شنیده بود و تا حدی هم دوردور، با پرونده‌ام آشنا بود. به عنوان معرفی خودگفت: من هم لرم. لرم بودنش وضعیت او را برایم کمی مبهم کرد. تا آن زمان در دور و برمان، چندان لرم مذهبی نداشتیم. نمی‌دانم چرا فکر می‌کردم که لرها، همه باید چپ باشند. تنها لرم مذهبی ما، علی نامی بود که مغازه خیاطی داشت و در رابطه با گروه دکتر اعظمی او را دستگیر و به حبس ابد محکوم کرده بودند. او انسان شریفی بود که این محکومیت سنگین را نه از تمایل به سیاست و به سبب مبارزه سیاسی، که به خاطر رابطه عاطفی با دکتر اعظمی و کمک انسانی که به او کرده بود، به او داده بودند. هرچند نماز می‌خواند، اما با دیگر مذهبی‌ها، روابط نزدیکی نداشت. او یکتا مذهبی کمون چپ‌ها بود. البته در همان زمان شیخ مهدی کروی هم زندان بود. با وجودی که می‌دانستم الیگودری است و رابطه بسیار خوبی با خانواده ما نیز داشت، اما او را لرم در نظر نمی‌گرفتم.

ستار تیپ دیگری بود. او مجاهدی بود که رفتاری استثنائی داشت. عجیب این بود که در سه و یا چهار روز اول متوجه شدم که نماز هم نمی‌خواند. بقیه همسلولی‌هایمان نیز هیچکدام او را در حال نماز ندیده بودند. کنجکاو و وضعیت او شدم. اما حقیقتش زاویه کنجکاویم بیشتر درک رفتار یک لرم نمازخوان بود. آن دوستان، علی که تحصیلات بالائی نداشت، لری بود که ما چپ‌ها را به مذهبی‌ها ترجیح می‌داد. ستار هم که تحصیلاتی داشت، لرم مجاهدی بود که نماز نمی‌خواند. این ماجرا ذهنم

همیشه علاقه‌مند بوده‌ام در مورد عزیزان از دست رفته‌ام خاطراتم را بنویسم، با این هدف که هم یادی از آنها کرده، نگذارم فراموشمان شوند و هم مسئولیت‌مان را گوشزد کنم، تا در پیمودن راهی که با آنها آغاز نمودیم، گام‌هایمان استوارتر و صفوفمان متحدتر شود. در هر فرصتی که صحبتی پیش آمده، در باره این یاران عزیز سخن گفته‌ام. مشکلم این است که به نظر می‌رسد مرکز خاطراتم تا حدی دچار مشکل شده و چندان برایم در دسترس نیست. افزون بر این، یاران جان باخته‌ام، بسیاریند. تعداد بیشمار آنها، مرا از نزدیک شدن به قلم برای نوشتن درباره‌شان، به تردید می‌اندازد. تردیدی که از ناتوانی برمی‌خیزد. ناتوانی از پرداختن به همه آنها و بازتاب شایسته پایمردی‌هایشان برای دستیابی به رویای شیرین داد. از این هم واهمه دارم که آنان را گزینش کنم و از میانشان تعدادی را انتخاب و بقیه را حذف کنم. همین، مرا از پرداختن به این وظیفه باز داشته است. اما بسته به مناسبت از برخی از آنها یاد کرده‌ام. ستار کیانی از نمونه‌هایی است که همیشه خواسته‌ام در باره‌اش بنویسم. آشنائی با خانواده‌اش و دیدن اشتیاق آنها برای معرفی او، افزون بر علت شد و مرا بر آن داشت که در باره‌اش، هرچند به اختصار، بنویسم.

ستار از دیرینه یارانی است، که بخشی از زندگیم را در کنارش گذرانده‌ام. بیش از سه سال در یک سلول<sup>(۱)</sup> با هم بوده‌ایم. در برابر تهاجم و سرکوب پلیس با تکیه بر امثال او توانستیم از حیثیت و حرمت انسانیمان دفاع کنیم. در اعتراض به محدودیت‌هایی که برایمان ایجاد می‌کردند، یکماه اعتصاب غذا کردیم. با تکیه به همدیگر درد و غم و شادیمان را تقسیم می‌کردیم. در جشن‌ها با هم سرودهای شاد می‌خواندیم و در سوگواری‌ها، غمخوار همدیگر بودیم... او از رفقای نازنینی بود که در عموم شرایط، سنجیده قدم بر میداشت و برخلاف ظاهرش، که در نگاه اول کمی خشک جلوه می‌کرد، دنیائی از مهر و محبت را در قلب کوچکش جا داده بود. در تمام دوره زیست مشترکمان، هیچگاه رفتاری تند و رنجش آور از او ندیدم. هرچه زمان گذشت، مهر او در دلم محکم‌تر شد، تا آنجا که امروز، یاد او چنان در تن و جانم ریشه دوانده و خاطره بزرگواری‌هایش چنان در اعماق وجودم نشسته است که نه تنها خودش، همه کسانی را که عزیز می‌داشت، برایم دوست داشتی شده‌اند.

زمان دقیق اولین دیدار و آشنائیمان در خاطرمان نمانده است. احتمالاً اواخر تابستان سال ۱۳۵۴ بود که به سلول چهار نفره ما در بند ۴ زندان شماره یک قصر، که رژیم شاه بر آن نام "اندرزگاه ضد امنیتی" گذاشته بود، فرد دیگری

را به خود مشغول کرده بود که ستار از من خواست تا در فرصتی با یکدیگر صحبت کنیم. پذیرفتم و قرار را برای فردای آن روز گذاشتیم. در زندان، با وجود زندگی تنگاتنگ در کنار یکدیگر، آنچنان وقت‌مان پر بود که به راحتی نمی‌توانستیم یکساعت وقت آزاد داشته باشیم. فردا در زمان دیدار، او برایم از ماجرای خودش گفت که مذهب را کنار گذاشته و مارکسیست شده است. به شوخی به او گفتم وضعیت مشکوک بود. خدا که لرم مذهبی خلق نمی‌کند! پس از این گفتگو بود که به راز رفتار غیرعادی‌اش در چند روز اول پس از ورود به زندان قصر، پی بردم. او گزارشی از مجاهدین زندان مشهد داشت که می‌بایست به مجاهدین در قصر منتقل می‌کرد. ماجرا از این قرار بود که تعدادی از زندانیان مجاهد در مشهد، همزمان با تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق ایران، به مارکسیسم گرویده بودند. قرار داشتند نظرشان را علنی کنند. این موضوع ولوله‌ای در زندان و در میان مجاهدین و سایر جریانات و محافل اسلام‌گرا به راه انداخت و ستار به عنوان یک مجاهد ملحد، زیر ضرب اسلامی‌ها، به ویژه یاران سابقش رفت. فضای ناآرام مباحث و درگیری‌های نظری، رفتار او را برای ما که از ماجرا اطلاع نداشتیم، غیر عادی کرده بود. پس از آگاهی از نظرش، رابطه ما با هم بسیار نزدیک شد. البته هرچند من در آن زمان از تغییر نظر آنها خوشحال بودم، اما واقعیت این است که در رابطه با موضوع نزدیکی من و ستار، مساله تغییر نظر او نقش اصلی را نداشت. بیشتر، ما را فرهنگ و رفتار و منش مشترک، که بعضاً ریشه ایللیاتی داشت، به یکدیگر نزدیک کرده بود.

در زندان به صورت فشرده روی تاریخ و فلسفه مطالعه می‌کرد. او از جمله افراد با مطالعه زندان بود. در کارهای اجرایی نیز همیشه پیشقدم بود. پستوی سلول ما، که کارهای صفحه بندی کتابها و جزوات در آن انجام می‌شد، با ورود ستار به این سلول، همچنان محل کارهای پنهانی باقی ماند. دو تا سه ماه از ورود ستار به زندان قصر نگذشته بود که داوطلب کار صفحه‌بندی شد و تا زمان آزادی از زندان این وظیفه را با دقت و مسئولیت زیاد انجام میداد. عموم کتاب‌هایی که ورودشان به زندان ممنوع بود، به صورت پنهانی وارد زندان میشدند و در همین پستوی سلول ما، کار تعویض جلد آنها انجام میشد. ستار حدود سه سال مسئولیت یک تیم، از دو تیم صفحه بند زندان را به عهده داشت. همینجا بگویم که پذیرش مسئولیت اینگونه کارهای پرخطر، نشانگر داشتن شجاعت و عزم بالائی از روحیه مبارزاتی بود. این وظایف که داوطلبانه انجام میشد، در صورت لو رفتن عواقب سختی برای دست اندرکاران آن ایجاد میکرد. ستار بدون سرو صدا و آرام، همیشه با فروتنی گوشه‌ای از کارها را به دست میگرفت

و به آنها می‌پرداخت. < صفحه ۱۴

## صفحه ۱۳ &lt;

این روحیه را سال‌ها بعد، در انجام وظایف سازمانی نیز، همچنان حفظ کرده بود. به لحاظ سیاسی یکی از افراد تیز بین زندان بود. چیزی که بعنوان خاطره در این زمینه از او در ذهن حک شده است، به ماجرای سینما رکس آبادان برمیگردد. ستار بلافاصله پس از شنیدن آتش زدن سینما رکس به من گفت که این عمل را خود مذهبی‌ها (فالانژیست‌ها) انجام داده‌اند. ما آن زمان متعصبین مذهبی را فالانژیست خطاب میکردیم. شخصا آن هنگام، با نظر او موافق نبودم و نظر او را نپذیرفتم. اما او روی نظر خود پافشاری داشت و میگفت آینده خواهیم دید که این وحشیگری، کار چه کسانی است. به دلیل حساسیت موضوع، او این نظرش را فقط با من و چند نفر دیگر در میان گذاشت. بعدها که ماجرای سینما رکس آبادان برملا شد اولین مسأله‌ای که از ذهن گذشت، ارزیابی و تحلیل درست ستار بود. او میگفت شما طرز فکر این جماعت را نمی‌شناسید. اینها به راحتی حاضرند سیاه را سفید جلوه دهند و اگر بتوانند، ابائی ندارند جهانی را برای منافع حقیرشان به آتش کشند.

من جزو اولین گروه از زندانیان سیاسی بودم که در مقطع انقلاب آزاد می‌شدم. ستار به من گفت که تغییر نظر داده است و مشی مسلحانه را درست نمی‌داند. البته من هم در همان زمان به چنین نتیجه‌ای رسیده بودم. پیش از این، مباحثی با یکدیگر روی مشی مسلحانه داشتیم. تا آن مقطع ما هردو از نظر مشی سیاسی در چارچوب نظر رفیق شده بیژن جزنی قرار داشتیم. مباحث ما به نتیجه قطعی نرسیده بود و نمی‌دانم به چه دلیل حدود یکماه آخر قطع شد. اما ظاهراً هر دو بدون صحبت با یکدیگر به رد مشی مسلحانه رسیده بودیم. او از من خواست که نظرش را در ارتباط با مشی سیاسی، به بیرون منتقل کنم. در آن زمان و حتی از حدود یکسال پیش از آن، بحث روی مشی سیاسی در زندان داغ شده بود و تعداد قابل توجهی از طرفداران مشی مسلحانه به نفی آن رسیدند. عموم این افراد بعد از آزادی از زندان، سازمان راه کارگر را تشکیل دادند.

به هنگام آزادی و ترک یاران، واقعا بدون اغراق، با چشمی گریان و لبی خندان از آنها جدا شدیم. نمی‌دانستیم سرنوشت بقیه رفقایمان چه خواهد شد. از یکسو نگران سرنوشت آن پاره‌های مانده از ما بجا، در زندان بودیم، از سوی دیگر خشود از قدرت مردمی بودیم که آزادی را به ما بخشیده بودند. شب پیش از آزادی، زمانی که زمزمه خیر آزادی تعدادی از زندانیان به گوشمان رسیده بود، بحثی در زندان در گرفت که چه باید کرد. باید پذیرفت و یا می‌بایست برای رفتن به بیرون مقاومت کرد. ستار از جمله کسانی بود که می‌گفت باید لحظه‌ای درنگ نکرد. البته امروز شاید این نظر چندان مهم جلوه نکند و یا حتی عجیب بنماید. اما در آن زمان بودند کسانی که طرح

می‌کردند که نباید بیرون رفت. می‌گفتند باید در زندان ماند تا زمانی که از زندانی سیاسی اعاده حیثیت شود. البته این نظر در بند ما که عموم زندانیان با تجربه بودند، چندان گسترده نبود. در برخی از بندهای زندان قصر و بند سیاسی زندان قزل حصار، یک روز پس از اعلام آزادی، زندانیان در زندان ماندند و برای ترک نکردن زندان مقاومت کردند. فقط هنگامی که شنیدند زندانیان سیاسی با محکومیت سنگین، آزادی را پذیرفته‌اند، به بیرون آمدن از زندان تن دادند.

مدت کوتاهی پس از آزادی‌ام از زندان، ستار نیز آزاد شد و به دیدارم آمد. با هم در مورد اوضاع سیاسی بحث‌های زندان را ادامه دادیم. من رابطه‌ام با رفقای که پس از آزادی از زندان سازمان راه کارگر را تشکیل دادند، بسیار نزدیک بود. به لحاظ مشی سیاسی با آنها همنظر بودم، اما فکر می‌کردم سازمان فدائی نقش و تقوی در این جنبش دارد، که می‌بایست با آن همراه شد. من بر حفظ رابطه‌مان با این جریان و فعالیت در درون آن تاکید داشتم. ایجاد تشکیلات جدید را درست نمی‌دانستم. ستار اما، رد مشی برایش اهمیت زیادی داشت و فعالیت و همکاری با فدائیان را به این لحاظ رد می‌کرد. سازمان مجاهدین م.ل. را هم قبول نداشت. با وجود مباحث زیادی که داشت، بالاخره نتوانست با آنها کار مشترک کند. در این گیر و دار بود که ۲۲ بهمن فرا رسید. ستار و من با هم به خیابان رفتیم و در خلع سلاح یکی از پادگانها همراه سیل انبوه جمعیت، شرکت داشتیم. در جریان حمله به اسلحه‌خانه پادگانی که نامش فراموش شده است، او را گم کردم. یکساعت و شاید دو ساعت بعد دوباره همدیگر را درحالی دیدیم که هرکدام یک تفنگ "ژ-ث" مصادره کرده بودیم. خراشی روی صورتش افتاده بود. می‌گفت در اسلحه‌خانه به دلیل ازدحام جمعیت، می‌خواستند است خفه شود. گفتم اسلحه را می‌گذاشتی و خودت را نجات می‌دادی. می‌گفت اسلحه‌ای که به دستم رسیده بود، برایم "ناموسی" شده و تا پای جان حاضر به از دست دادنش نبودم. پس از خروج از پادگان، در اغلب خیابان‌های اطراف آن، طرفداران خمینی مقرهائی دایر کرده بودند و افراد را خلع سلاح می‌کردند. جلو ما دو نفر را هم گرفتند و اسلحه‌مان را می‌خواستند. گفتیم فدائی هستیم و درشرایطی که هنوز ضد انقلاب تارومار نشده است، تن به خلع سلاح نمی‌دهیم. چنان قاطع حرف زدیم و مصمم در مقابل آنها ایستادیم که آنها کوتاه آمدند و ما اسلحه‌ها را با خود آوردیم. البته عموم آنها نیز تجربه‌ای نداشتند و نسبت به چریکهای فدائی هم سمپاتی نشان می‌دادند.

حدوداً در این مقطع بود که من در ارتباط با سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، به خوزستان منتقل شدم و از ستار بی‌خبر ماندم. بعدها فهمیدم اودر شکل‌گیری جریان راه کارگر فعال شده است و به همراه تعدادی از کادرهای

با تجربه زندانی سیاسی که مشی مسلحانه را کنار گذاشته بودند، این تشکیلات را بنیان گذاشته‌اند. نزدیک چهار سال از انقلاب گذشته بود، فکر می‌کنم زمستان سال ۱۳۶۱ بود که از طریق تشکیلات، بسته کوچکی به دستم رسید. فرستنده‌اش خواسته بود که آن را به من برسانند. یادداشت کوتاهی بود با خطی خوش روی تکه کاغذی کوچک. به محض این که چشمم به اولین کلمات آن افتاد، خط او را شناختم. در اولین فرصت فراری تنظیم کردیم. دو بار با او دیدار داشتیم. در این دیدارها، هبت معینی، عضو بسیار برجسته هیئت سیاسی و هیئت دبیران سازمان هم حضور داشت. ستار با رفیق دیگری به نام افشار بکشلو آمده بودند. افشار بکشلو یکی از کادرهای راه کارگر بود. انسانی صمیمی، زبده، عمیق و آرام به نظرم آمد. پس از بحث‌های طولانی که بار دوم از اوایل غروب تا صبح طول کشید، توافق کردند فعالیتشان را با سازمان ما یعنی طرفداران بیانیه ۱۶ آذر آغاز کنند. اما آنها تنها نبودند. ستار از طرف تعداد دیگری از فعالان راه کارگر سخن می‌گفت و آنها را نمایندگی می‌کرد. پاسخ نهائی را به پس از صحبت و تبادل نظر با آنها موکول کرد. در نهایت اغلب کسانی که با او بودند، همراه هم به سازمان پیوستند. آنچه که در ذهن مانده، این است که نظر ستار نسبت به حاکمیت در قیاس با موضع سازمان ما تندتر و رادیکال‌تر بود. در رابطه با مسائل جهانی او با نظرات کمیته مرکزی سازمان آشنائی داشت و تاکیدات متفاوتی به بادم نمی‌آید. به لحاظ دموکراسی درون تشکیلاتی، ضوابط ما برایش قابل قبول بود. انتقادی به ضوابط تشکیلاتی ما نداشت و یا اگر داشت طرح نکرد. او از مناسبات غیردموکراتیک تشکیلاتی در درون راه کارگر آزرده بود. ستار بلافاصله در اولین پلنوم کمیته مرکزی سازمان، به عنوان مشاور کمیته مرکزی برگزیده شد. تا جایی که به خاطر مانده است همه اعضای کمیته مرکزی با این تصمیم توافق داشتند. سایر رفقای که در ارتباط با ستار قرار داشتند، در تشکیلات سازمان در تهران و در تشکیلات شمال کشور، سازماندهی شدند.

اولین واکنش ستار پس از ورود به تشکیلات با انتقاد به ضعف ما در زمینه کم توجهی به پراتیک سیاسی، همراه بود. آن زمان، مباحث نظری در میان ما ثقل بالائی داشت. مباحث عامی چون دوران، انترناسیونالیسم پرولتاری، راه رشد غیرسرمایه داری و... در دستور مباحث تشکیلات قرار داشت. عملگرایی جریان فدائی، ما را به قطب مخالف انداخته و ثقل مباحث نظری را در تشکیلات سنگین کرده بود. ما که خود در این فضا قرار داشتیم متوجه اشکال کارمان نبودیم. ستار با طرح این شعار که "ایده خود سازمانگر نیست" به انتقاد از وضع موجود پرداخت و تشکیلات را نسبت به ضرورت سازماندادهی ایده، حساس نمود. بدین ترتیب در اولین گام < صفحه ۱۵

## صفحه ۱۴

و در آغاز فعالیت مشترک، مهر و نشان خود را روی فعالیت سازمان برجا گذاشت. او به دلیل تجارب مبارزاتی اش، در بخش "کمیته ویژه امنیتی" که "کوا" نامیده می‌شد سازماندهی شد. این کمیته با توجه به فعالیت علنی دوره اول انقلاب، وظیفه داشت تشکیلات را با شرایط مبارزه مخفی سازگار کند و دوره گذار را سازماندهی نماید. افراد این کمیته، همگی از اعضای کمیته مرکزی سازمان بودند که در کنار کمیته تشکیلات، امنیت مناسبات تشکیلات را هدایت و بر آن نظارت می‌کردند. از پنج عضو آن، چهار نفر در جریان مبارزه و یا در زندان جان باختند و با اعدام شدند<sup>(۱)</sup>. پس از اولین ضربه، بخشی از رهبری سازمان به خارج منتقل شد. و ستار در داخل کشور نقش کلیدی‌تری پیدا نمود. در این مقطع در داخل و خارج کشور بحث روی ساختار سازمان متمرکز شد و هر دو بخش به شکل جداگانه تغییر آن را پذیرفتند. در داخل کشور ستار از ایده تغییر ساختار دفاع می‌کرد و در نهایت، طرح عدم تمرکز ساختاری، به تصویب رهبری داخل رسید. در این رابطه و در توضیح ساختار مبتنی بر عدم تمرکز، جزوهای تدوین شد که بر اساس آن، هر ایالت مستقل شده و به رهبری سازمان در خارج وصل می‌شدند. قرار بر این شد که رابطه ایالات مختلف در داخل نیز قطع گردد. بخش دیگر رهبری سازمان که در خارج مستقر شده بود، روی تغییر ساختار و ایده عدم تمرکز، از این هم فراتر رفت و به ایده ایجاد واحدهای پایه مستقل که به صورت جداگانه در ارتباط با رهبری در خارج قرار می‌گرفتند، رسید. در ارتباط با تغییرات ساختاری پیشنهاد اعزام ستار به خارج طرح شد. رهبری سازمان در داخل کشور موافق خروج ستار از کشور نبود. زاویه مخالفت هم به توان نظری و تجربه عملی او بازمی‌گشت. خصوصاً اینکه ستار از جمله کادرهایی بود که قدرت تدوین ایده‌های خود را نیز داشت. و ما در داخل کشور، در این زمینه ضعیف بودیم. رفقای که با خروج او از ایران مخالف بودند، به دلیل کارآمدی تشکیلاتی و نظری او، رای به ماندنش در ایران دادند. ستار به رغم اینکه هنوز مشاور کمیته مرکزی بود، به خاطر توانایی‌ها و تجاربش، در حالی که مسئولیت کمیته تهران سازمان انتخاب شد که در این کمیته، همگی افراد آن یا عضو و یا عضو مشاور کمیته مرکزی بودند. مدتی بعد کمیته مرکزی سازمان در پلنوم خود، رای به عضویتش در کمیته مرکزی داد. اما هنوز برایم روشن نیست که آیا این تصمیم به او منتقل شد و یا دستگیری و زندانی شدن او، مجال انتقال این تصمیم را از ما گرفت.

به لحاظ سیاسی ستار نقش موثری در بازنگری به سیاست سازمان در قبال جمهوری اسلامی داشت. او به همراه کمیته مرکزی سازمان در داخل کشور با انتقاد از مشی سیاسی گذشته

سازمان بر ضد مردمی بودن حکومت تاکید نموده و از سیاست سرنگونگی جمهوری اسلامی دفاع نمود. در پیشبرد این سیاست، ستار نقش بسیار موثری داشت.

در جریان اجرای طرح تغییر ساختار، تشکیلات سازمان در تهران و اصفهان ضربه اساسی خورد و تعداد قابل توجهی از کادرهای سازمان دستگیر شدند. ستار نیز از جمله دستگیر شدگان بود. وضعیت ستار در این دستگیری بسیار پیچیده شده بود. همراه ستار تعدادی از کادرها دستگیر شده بودند و این، حفظ اطلاعات را اگر نگوییم ناممکن، که بسیار دشوار می‌کرد. ستار پس از تحمل شکنجه‌های قرون وسطایی، مقاومت دلیرانه‌ای می‌کند. اما چون به نظرش اغلب قرارها برای پلیس لو رفته‌اند، او وارد یک بازی حساس با پلیس، با هدف خارج کردن بخش آسیب ندیده تشکیلات می‌شود و وانمود می‌کند که دست از مبارزه شسته و می‌خواهد با پلیس همکاری کند.

البته ستار در زمانی که عضو کمیته مرکزی راه کارگر بود و مسئولیت نشریه مرکزی این جریان را به عهده داشت نیز یک بار هنگام اجرای قرار تشکیلاتی با رفیق دیگری، دستگیر می‌شود. ستار در آنجا خود را روستائی معرفی می‌کند و می‌گوید در دهستانی در اطراف ممسنی زندگی می‌کند و به دلیل اختلاف خانوادگی به تهران آمده و در جستجوی یکی از همشهری‌هایش بوده که دستگیر شده است. او چون چهره شناخته شده‌ای برای بسیاری از مسئولان نظام بود، به خاطر اینکه چهره‌اش کمتر دیده شود، به بهانه عبادت با خدا، چند ماهی که در سلول کمیته شهربانی، مشهور به بند ۳۰۰۰ اوین بوده است، از صبح تا شب، خود را در زیر پتو پنهان می‌کرده است. بهانه او ورد خواندن و ذکر کردن و راز و نیاز با خدای خود بوده است. بازی در این نقش، موثر واقع می‌شود و ستار را که "به اکبر بی‌گناه" مشهور بوده، بی‌گناه تشخیص می‌دهند و او را آزاد می‌کنند. جالب این است که بازجو در روز آزادی برایش نطقی می‌کند مبنی بر اینکه تحقیق کرده‌اند و صحت سخنان او برایشان محرز شده است. داستان این دستگیری و آزادی او، حکایتی است شنیدنی و آموزنده. امیدوارم در فرصتی امکان نوشتن آن برای من و یا برای دیگرانی که از آن مطلعند، فراهم شود.

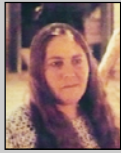
اما این بار موضوع بسیار دشوار و پیچیده بود. ستار کیانی با نام و نشان و با آن سوابق به دام افتاده بود. پلیس سیاسی جمهوری اسلامی نیز آن پلیس بی‌تجربه سالهای اول انقلاب نبود. ابعاد اطلاعات سازمان برای آگاهی از اجزاء بیشتری از این ماجرا بسیار کم است. تا کنون اطلاعاتی که در این رابطه مکتوب شده است عمدتاً به همت خانواده او جمع آوری شده است. ما به عنوان رهبری تشکیلات که در خارج مستقر شده بودیم، از

دستگیری ستار بی اطلاع ماندیم. پلیس از تشکیلات سازمان جلوتر بود و موفق شده بود ما را فریب دهد. پلیس درصدد بود تا از طریق مخفی نگهداشتن دستگیر شدگان، به کادرهای سازمان در داخل کشور دسترسی پیدا کند. مدتی پس از دستگیری ستار، قراری بین یکی از کادرهای سازمان و ستار از طریق ما برقرار می‌شود. در جریان ملاقات، ستار به کادر سازمانی می‌گوید که از زندان و از نزد لاجوردی آمده است. او اطلاعاتی مبنی بر دستگیری‌های تهران را به کادر سازمان می‌دهد و از او، با هدف فرار از پلیس، جدا می‌شود. ما پس از اطلاع از این موضوع به خود آمدیم و کوشیدیم برای تسلط به اوضاع با حساسیت زیاد ماجرا را پی بگیریم. به محض اطلاع از فرار او، اقدام به خروج او از ایران کردیم که تلاش‌های ما بی‌نتیجه ماند.

آنچه که من می‌توانم بگویم، در جمع کمیته‌ای که مسئولیت تشکیلات را به عهده داشت، نسبت به ستار پس از اطلاع از دستگیری او و بازی اش با پلیس، قضاوتمان هیچگاه منفی نبود. این قضاوت در شرایطی که ستار وارد ماجرائی به غایت پیچیده شده و مجبور به نقش بازی کردن برای پلیس بود صورت گرفت. پیرامون اینکه آیا ورود به این بازی، به لحاظ محاسبه سود و زیان آن برای جنبش و سازمان اقدامی درست بوده است یا نه، اختلاف عمل می‌کرد، اما روی خود ستار همواره در میان مسئولان بالای تشکیلات نظر مثبت بوده است. اکنون نمی‌توانیم نادیده بگیریم که نتیجه پذیرش چنین نقشی، حداقل فراری دادن بخشی از تشکیلات از تور پلیس بوده است.

اهمیت موضوع در این است که ما در شرایطی قضاوت مثبت روی ستار داشتیم که زاویه نگاهمان به شکنجه‌گر و شکنجه شده درست نبود. ما عموماً در برخورد با شکنجه‌گر و زندانی، جایگاه شکنجه‌گر را درست نمی‌دیدیم و اساس برخورد خود را متوجه آنها نمی‌کردیم. عموماً، به جای اینکه حمله خود را روی شکنجه‌گر یعنی همان حاکمان متمرکز کنیم، قربانیان شکنجه را نقد می‌کردیم. ما حتی در آن شرایط با آن درک نادرستمان، ارزش خدمات ستار را برای این جنبش با برجستگی دیدیم و بر آن ارج نهادیم. به راستی ستار اگر می‌توانست از مهلکه بگریزد، امروز ما جز به چشم یک قهرمان به او نمی‌نگریستیم.

درنکات این است ستار تا چشم گشود، توان مبارزه را پرداخت. سالهای جوانی را در زندان گذراند. پس از زندان نیز او تمام وقت در فعالیت بود و حتی نتوانست ازدواج کند. او همیشه خانه به‌دوش بود. هر چند مدتی را، در مکانی می‌گذراند. همه زندگیش در کوله‌ای جمع و جور می‌شد که فقط لباس زیر و وسایل شخصی در آن بود. او یکبار هنگام عبور از یکی از خیابان‌های تهران برادرش را در آن سمت خیابان می‌بیند. خود به یکی از رفقای سازمان گفته بود: < صفحه ۱۴



## مادر انصاری یکی دیگر از مادران خاوران درگذشت

مادرانی بود که همیشه با مرارت و سختی، خود را به خاوران می‌رساند و گل بر خاک جانبختگان می‌گذاشت و نهال‌های شکسته از تهاجم استبداد را دوباره بر مزارها می‌نشاند. در عموم سالگردها و مراسمی که برای جانبختگان در خانه‌ها برگزار می‌شد، حضوری فعال داشت.

مادر انصاری از زنان فداکار و باغروری بود که سادگی و انساندوستی‌اش در اولین برخوردها قابل رویت بود. کمتر کسی است که در همان نخستین برخورد، مهر مادرانه‌اش را در اعماق دل و جان خود حس نکرده باشد. او با آرزوی روشن شدن حقایق و سپردن جنایتکاران به دست عدالت، سر بر خاک نهاد و به عنوان یک مادر دادخواه، انتظار خود را برای فراموش نشدن جنایات جمهوری اسلامی با همه افراد و جریانات آزادیخواه در میان می‌نهاد و آنان را به مبارزه برای دستیابی به آزادی تشویق می‌نمود.



ما درگذشت این زن فداکار را، به یاران عزیزمان ایران و پوران و سایر اعضای خانواده و دوستان و خویشان او، به‌ویژه به مادران خاوران که در همین دو ماهه، پس از مادر محسنی یکی دیگر از یاران خود را از دست داده‌اند، صمیمانه تسلیت می‌گوئیم و خود را در این اندوه شریک می‌دانیم.

با تاسف فراوان باخبر شدیم که مادر انصاری (خانم عصمت یوسفی) در جریان یک عمل جراحی ناموفق، بعد از ظهر روز شنبه سوم بهمن ماه ۱۳۸۸ در تهران درگذشت. مادر انصاری یکی از مادران خاوران بود که چندین سال از زندگی خود را پشت در زندان‌ها و حصارهای تهران و خرم آباد گذراند. او در شمار مادرانی بود که داغ چند تن از دلبدانش را در سینه داشت. نخست در مهرماه ۱۳۶۴ دامادش جمشید سپهوند (همسر ایران انصاری) را اعدام کردند. دو سال بعد، در اردیبهشت ۱۳۶۶ فرزندش مسعود انصاری را در حالی که در اثر شکنجه‌های قرون وسطانی به شدت آسیب دیده بود، به جوخه مرگ سپردند. مسعود انصاری به هنگام دستگیری عضو مشاور کمیته مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران بود. او یکی از قربانیان رژیم جمهوری اسلامی بود که حتی پزشکان زندان حالش را وخیم و ماندنش را در زندان خطرناک تشخیص داده بودند. اما جمهوری اسلامی بجای آزادکردنش، او را به جوخه مرگ سپرد تا سند زنده جنایتش را به خیال خود، از دیده‌ها پنهان نگهدارد.

مادر انصاری که انسانی بردبار و قویدل بود، در جستجوی مزار مسعود به خاوران شتافت. او که از محل دفن حدوداً مطلع شده بود، خاک‌های تازه را برای یافتن مسعود کنار می‌زند و هنگامی که تن بی‌جان فرزندش را که با لباس دفن شده بود، لمس می‌کند، پس از دیدن چهره‌اش و اطمینان از شناسائی و محل دفن او، دوباره به خاکش می‌سپرد.

او جزء نخستین مادرانی بود که در شرایط سکوت سال‌های دهه شصت، نگذاشت یاد جانبختگان راه آزادی به فراموشی سپرده شود. به‌جز سال گذشته که به دلیل بیماری و ناتوانی نتوانست خود را به مراسم خاوران برساند، در تمامی سالهای پیش از آن، یکی از

صفحه ۱۵ <

همه وجودش تنها می‌شود برای دیدار برادری که سال‌ها ندیده بود. اما در نهایت، به دلیل شرایط امنیتی، با مهار و کشتن این نیاز عاطفی در خود، از دیدار صرف‌نظر می‌کند. اما هرگز خاطره تلخ این اقدام رنج‌آوری را که بر او تحمیل شده بود، فراموش نکرد.

امروز که درباره او می‌نویسم، سراپایم را غم و اندوه گرفته و احساس گناه می‌کنم. حتی بار شرم نداشته حکمان جنایتکار را هم بر دوش خود حس می‌کنم. به یاد می‌آورم این خواست انسانی او را که می‌گفت این آرزو در دلم مانده است که در خیابان از این یا آن همشهری و یا همکلاسی به دلیل امنیتی نگریزم. من هم دوست دارم با دیدن دوستان و خویشان و یارانم، با شوق قدم جلو بگذارم و بتوانم از کارم و از شغلم و از خانواده‌ام صحبت کنم. می‌گفت حالا اگر به اجبار با آنها روبرو شوم، در برابر این پرسش که کجا هستی؟ پاسخم این است اینجاها! شغلت چیست؟ چه کاری می‌کنیم! خانه‌ات کجاست؟ اینطرف‌ها! و بعد در پی بهانه‌ای می‌گردم برای جدائی و در واقع فرار از این عزیزان.

به هر حال باید راهی جست برای دستیابی به آزادی و برای کنار زدن استبداد قرون وسطانی که هم بخشی از یارانمان را از ما گرفته و هم بخش باقی مانده را دربر کرده است. حداقل سود این کار، انداختن نور است بر دخمه‌های تاریکی که یارانمان را به صلابه کشیدند. انداختن نور است به پستوهای سیاه و مخوف اوین و کهریزک، به‌منظور آگاهی از اینکه چه بر سر ستار و ستاره‌های ما آورده‌اند. برای ما هنوز پس از سالها روشن نیست که بسیاری از جانبختگان این جنبش چه‌ها کشیده‌اند. □

دیماه ۱۳۸۸

زیر نویس:

۱- در بند چهار زندان شماره یک قصر، اندازه تعدادی از سلول‌ها، حدود دو متر در سه متر بودند. در انتهای این سلول پستویی وجود داشت که نیم متر در دو متر بود. هنگامی که نگهبان در رهرو بند عبور میکرد، دیدی نسبت به این پستو نداشت. در حالت عادی در هر سلول چهار نفر را جای می‌دادند. در برخی اوقات در زمان شاه، در این سلول‌ها هفت نفر را هم جا می‌دادند.

۲- از پنج عضو "کوا"، هیت معینی و ستار کیانی در سال ۱۳۶۷ و مهرداد پاکزاد در سال ۱۳۶۴ اعدام شدند و بهروز سلیمانی هنگام حمله برای دستگیری‌اش، خود را از طبقه پنجم به پائین پرتاب کرد و جاودانه شد. نفر پنجم رضا اکرمی است که اکنون در خارج کشور با سازمان فعالیت می‌کند. همینجا بگویم که تمامی اعضای کمیته مرکزی که در ایران دستگیر شدند، همگی بدون استثنا اعدام شدند.

## چهارمین سالروز اعتراض کارگران شرکت واحد گرامی باد

سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه



سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه چهارمین سالروز اعتراض با شکوه و به یاد ماندنی کارگران شرکت واحد را در حالی که دو نفر از اعضای هیئت مدیره سندیکا در زندان به سر می‌برند گرامی می‌دارد و همچنان در راه رسیدن به حقوق کارگران می‌کوشد.

سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه

۸ بهمن ۱۳۸۸

سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه که برای احقاق حقوق کارگران بعد از وقفه‌ای طولانی در سال ۱۳۸۴ احیاء شد، با تلاش‌ها و پیگیری‌های مستمر که با بی‌اعتنایی مسئولان مواجه گردید، با خواست کارگران شرکت واحد اعتراض خود را در تاریخ ۸ بهمن ۱۳۸۴ اعلام کرد. اعتراض صنفی کارگران با سرکوب بی‌سابقه که منجر به دستگیری و بیکاری تعداد کثیری از رانندگان زحمتکش شرکت واحد بود روبه‌رو گردید.



برگردان: مرضیه دانش

## عملیات القاعده و طالبان روز به روز دقیق‌تر می‌شود

خاتم ایگناس اشتاوب - روزنامه آلمانی زبان بوند چاپ سونیس - ۶ ژانویه ۲۰۱۰

عملیات انتحاری چند روز پیش در افغانستان موجب مرگ هفت نفر از اعضای سازمان «سیا» گردید. این عملیات توسط یکی از جاسوسان دو جانبه اردنی انجام گرفت.

پایگاه «چپ من» واقع در جنوب شرقی افغانستان در منطقه‌ای استراتژیک واقع گردیده و به همین دلیل آمریکایی‌ها برای استقرار نیروهایشان سکنه این ناحیه را به دیگر نقاط افغانستان انتقال داده اند. این منطقه که در نزدیکی مرز پاکستان واقع شده به شکلی غیررسمی در اختیار فرماندهی ارتش آمریکا قرار داشته و اساس فعالیت آن توسط سازمان اطلاعات آمریکا سازماندهی میگردد. هدف اصلی آمریکا از انتخاب این محل، نزدیکی آن به نیروهای طالبان و القاعده و جهت کسب اطلاعات از این نیروها است. این منطقه به دلیل موقعیت استراتژیکش، به آمریکایی‌ها کمک می‌کند تا از این طریق بتواند عملیات نظامی خود را علیه تروریست‌های افغانی و پاکستانی در منطقه مرزی بین دو کشور طراحی و به اجرا درآورند. یکی دیگر از اهداف آمریکایی‌ها دستگیری و یا از بین بردن حقانی کلان، رهبر، جلال الدین و پسرش سیرا جودین است که امروزه از پرنفوذترین افراد مخالفان در افغانستان هستند. در سال ۲۰۰۹ اجرای عملیاتی برای از بین بردن این افراد منجر به مرگ بیش از سیصد نفر گردید که تعداد زیادی از این قربانیان را شهروندان عادی تشکیل می‌داند.

جلال الدین حقانی در ابتدا مخالف آمریکا نبود و در دهه هشتاد یکی از مخالفان سرسخت اشغالگران شوروی بحساب می‌آمد. وی بخاطر پیگیری در مبارزه بر علیه شوروی، بیش از حد مورد اعتماد و احترام آمریکا قرار گرفته بود و به همین خاطر هم در آن زمان آمریکا پول و اسلحه در اختیارش قرار داده و رابطه بسیار صمیمانه‌ای بین آنان برقرار شده بود. «چارلی ویلسون» یکی از مقامات بلند پایه و ماجراجو در تکزاس که علاقه‌مندی بسیاری به افغانستان داشته و با همراهی «تام هاتکس» بعنوان مقام بلند پایه در مناطق جنگی افغانستان از حقانی فیلمی تهیه کرده است، از آقای حقانی به عنوان یکی از بهترین انسانها نام می‌برد. همین آقای حقانی بود که در طی روزهای گذشته با طراحی و با به اجرا درآوردن یک عملیات انتحاری بوسیله پزشکی بسیار خونسرد در یکی از پایگاه‌های آمریکا در منطقه «خوست» هفت مامور اطلاعاتی بلند پایه آمریکا و یک مامور اطلاعاتی اردنی را به قتل رسانده و تعداد دیگری را مجروح ساخته است. برای «سیا» این یکی از هلاکت‌بارترین عملیات بر علیه آمریکا از سال ۱۹۸۳ به بعد بود. در سال ۱۹۸۳ آمریکایی‌ها در اثر بمب گذاری ۱۷ نفر از اعضای خود را در شهر بیروت از دست

داده بودند. از زمان تاسیس «سیا» در سال ۱۹۷۴ تا عملیات اخیر در افغانستان، این سازمان تاکنون ۹۰ نفر از اعضای مهم و فعال خود را از دست داده است. آمریکا کشته شدگان را تحت ستارگان بی نام در درون دیواری مرمری در شهر «لانگ لی» در «ویرجینیا» به خاک سپرده است. پس از عملیات اخیر اجساد هفت تن از کشته شدگان به این ستارگان افزوده شد.

فردی که عملیات انتحاری را موفقیت آمیز در کمپ «چپ من» به انجام رساند، توانسته بود با اونیفورم ارتش افغانستان وارد این منطقه استراتژیک شود. او زمانی موفق به انجام این امر شده بود که ظاهراً پست نگهبانی خالی از نگهبان بوده است، بدین ترتیب بود که وی موفق شد در سالن ورزشی، مامورین اطلاعاتی را که به نظر میرسد از کابل به آنجا پرواز کرده بودند تا با مقامات بلند پایه نظامی دیدار داشته باشند به قتل رساند.

### القاعده نیروی مورد نظر

در مورد عملیات فوق شایعات زیادی بر سر زبانها افتاد. اگرچه سرویس‌های اطلاعاتی خبری- مخفی تلاش دارند تا با احتیاط زیادی از این شایعات و منابع استفاده و بهره‌گیری کنند. بطور مشخص «سیا» تا به امروز موضع مشخصی در رابطه با این مسئله نگرفته است. فردی که این عملیات را انجام داد، سی و شش ساله، پزشک و اهل کشور اردن بود. وی در حالی این عملیات را به انجام رساند که بعنوان جاسوس مورد اعتماد سازمان اطلاعاتی آمریکا در طی هفته‌ها، اخبار و اطلاعات مهمی را در رابطه با طالبان و القاعده مستقر در مرز افغانستان و پاکستان رد و بدل می‌کرده است.

ماموریت اصلی این پزشک اردنی «بالا ویس» این بوده است که ظاهراً اطلاعات و اخبار مربوط به «ایمن الظواهری» نفر دوم القاعده پس از عثمان بن لادن را تهیه کرده و در اختیار مقامات امنیتی آمریکایی قرار دهد. الظواهری پزشک مصری است که در نواحی مرزی مستقر بوده و دستیابی به وی بسیار مشکل است. طالبان پاکستان اعلام داشته است که این عملیات را شخصی به نام «هو مام خالد محمد» طراحی کرده است. منابع دیگر اعتقاد دارند که این عملیات توسط فرد دیگری به نام «هو مام خلیل مولال البالوی» برنامه ریزی شده است.

سازمان امنیت اردن در اواخر سال ۲۰۰۷ این پزشک ۳۶ ساله را به اتهام فعالیت‌های تحریک آمیز دستگیر نمود. وی در زندان تحت تأثیر «نظامیان جهادی» قرار گرفت و به آنان پیوست. باید گفته شود که این جریان شدیداً به دنبال جذب نیرو بود. یکی دیگر از مقتولین، افسر بلندپایه اردنی به نام شریف علی بن ضید

بود که همراه عوامل اطلاعاتی آمریکا کشته شد و خود رابط «سیا» بوده است. پس از عملیات ۱۱ سپتامبر، نامبرده عضو امنیتی در خاورمیانه و یکی از افراد وابسته به آمریکا در مبارزه بر علیه تروریسم بود. سازمان حقوق بشر اظهار می‌دارد که بطور کلی سازمان مخفی اطلاعاتی در عمان، آمریکا را در عملیات آدم ربائی، شکنجه افراد مضنون به عملیات تروریستی، کمک و مورد حمایت قرار میدهد. در اردن، مردم این کشور مخالف همکاری دولت اردن با سازمانهای امنیتی آمریکا هستند. ملک عبدالله دوم پادشاه اردن که با افسر بلند پایه مقتول در افغانستان نسبت فامیلی دارد، همواره تلاش کرده است که این همکاری‌ها را لاپوشانی کند. قابل ذکر است که افسر بلند پایه امنیتی اردنی که در عملیات فوق کشته شد تحت پوشش نیروهای صلح سازمان ملل در افغانستان فعالیت میکرد است.

### جاسوس دو جانبه سنوال برانگیز

اصلاً عجیب و غریب و یا تعجب برانگیز نیست که نماینده رژیم در اردن، پیش از این، سازمان امنیت آمریکا را مورد انتقاد قرار می‌دهد که این سازمان تمام تلاش خود را به کار گرفته تا که از طریق منابع الکترونیکی اطلاعات مورد نیاز خود را تهیه نماید و کمتر توجهی به منابع انسانی دارد. در حالیکه آمریکایی‌ها دقیقاً در کمپ «چپ من» روی منابع اطلاعاتی اردنی‌ها خود را متمرکز ساخته‌اند.

جاسوس‌های آمریکایی که چند روز پیش به قتل رسیدند، افرادی بسیار مهم و با تجربه بودند که به طور نمونه یکی از آنان خانمی بود که فرماندهی پایگاه را به عهده داشت. وی که دارای سه فرزند بود از سال ۱۹۹۶ فعالیت‌های خویش را صرف جمع آوری اطلاعات از فعالیت‌های بن لادن نموده بود. اما این سوء قصد و یا توطئه، این سنوال را باعث می‌گردد که چه کسی در این عملیات نقش جاسوس دو جانبه را ایفا می‌کرده است.

همزمان با بروز این جنگ سرد، یک منبع اطلاعاتی با سابقه «سیا» در تایمز لندن اعلام می‌دارد که قاعدتاً این جاسوس دو جانبه، اطلاعات نا درستی را در رابطه با ماموریتش (در مورد الظواهری) به آمریکائیان انتقال داده است و دیدیم که چگونه در مقابل دید همگان عملیات انتحاریش را به انجام رساند.

این پزشک اردنی، قبل از دستگیری توسط نیروهای امنیتی اردنی و چندی پیش از عملیات انتحاریش در مصاحبه‌ای با یک مجله می‌گوید، که نیروهای القاعده در کنار ما قرار دارند. وی همچنین گفته است که من از کودکی همیشه علاقه‌ای خاص به عملیات و جنگ و جهاد مقدس داشته و همیشه دوست داشتم که شهید شوم. «بالا ویس» تاکید می‌کند که وقتی عشق به جهاد سراسر قلبت را فرا گرفت غیر ممکن است که بتوان این عشق را از سینه به در کرد. اینک هفت ستاره مدفون در «لانگ لی» آمریکا، گواه این گفته‌ها هستند. این امر اما مایه تعجب اردنی نگردیده است. □

## صفحه ۳ &lt;

در برابر صفوف مردم، عمده نیروها و امکانات باقی مانده برای دارودسته خامنه‌ای عبارتند از: بخشی از روحانیت (در شورای نگهبان، دستگاه قضائی، مجلس خبرگان و حوزه‌ها)، فرماندهی سپاه و بسیج و نیروهای انتظامی و پول فراوان نفت که سومی از طریق روندی بیسابقه از حیث و میل و غارتگری، غالباً صرف تغذیه و تقویت دوتای دیگر می‌شود. تلاش‌های تا کنونی این جناح برای ایجاد شکاف و پراکندگی در صفوف مردم، تا به حال نتیجه معکوس برای آن به بار آورده است. اما اکنون، بدنیاال تظاهرات تاسوعا و عاشورا، مصلحت‌طلبانی از هردو سو؛ بطور جدی احساس خطر کرده و به منظور تأمین بقای نظام، در پی وادار کردن جناح‌های حکومتی به سازش و کاهش اختلافات و از این طریق آرام کردن اوضاع و به بیراهه کشاندن جنبش مردم هستند. به همین دلیل نیز ضرورت پایه‌ریزی و پیوند حرکتها و کانون‌های مستقل اهمیت می‌یابد.

۹- در عرصه بین‌المللی نیز رژیم حاکم بر ایران در موقعیت نامساعدی واقع است. بعد از آغاز حرکت مردم، انزوای حکومت ملایان در صحنه جهانی بیشتر و «دوستان» آن کمتر شده است. اعطای امتیازات و واردات بیسابقه از خارج به بهای توقف فعالیت تولیدی در داخل نیز حامیان پایداری برای رژیم به وجود نمی‌آورد. تأثیرات مجازات‌های بین‌المللی در رابطه با بحران اتمی، بحران اقتصادی گریبانگیر کشور راهم تشدید می‌نماید. در همین حال، با برگزاری مذاکرات ژنو با دولت‌های (۵+۱) در مهرماه، برخی از جریانات حکومتی در پی آن بودند که با حصول نوعی توافق با خارج شاید دست بازتری برای مانور و خوباندن حرکت مردم در داخل پیدا کنند. لکن با مخالفت و مانع‌تراشی برخی دیگر از دستجات در مورد طرح پیشنهادی «ژانوس بین‌المللی انرژی اتمی» و با رد پیشنهاد مذاکره مستقیم دولت آمریکا از طرف خامنه‌ای که امکان مذاکره احتمالی آتی را نیز به بعد از رفع «غائله» در داخل موقوف کرده، تشدید مجازات‌ها علیه ایران در دستور کار دولت‌های غربی قرار گرفته است. اما با رشد و گسترش جنبش اعتراضی مردم در ماه‌های اخیر، چنین به نظر می‌رسد که تصویب و اجرای تحریم‌های اقتصادی شدیدتر به خاطر اثرات زیانبار آن بر مردم، فعلاً به تعویق افتاده و فشارهای مالی و سیاسی بر ارگان‌ها و مسئولین حکومتی بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. آشکار است که مردم ایران ضمن استقبال از تشدید فشارهای سیاسی و دیپلماتیک علیه رژیم حاکم و تحریم کامل تسلیحاتی آن، مخالف طرح و تصویب مجازات‌های اقتصادی که کار و معیشت روزمره آنها را نیز در تنگنای شدیدتری می‌گذارد، هستند. در صورت گسترش و ارتقای بیشتر جنبش آزادیخواهانه و حق‌طلبانه مردم، روزی فرامی‌رسد که برای از کار انداختن ماشین سرکوب و دستگاه اداری و اجرایی رژیم، تحریم اقتصادی آن را نیز مقتضی می‌سازد. اما در این حالت نیز چه بسا خود مردم و کارگران با اعتصابات خود و بستن شیرهای نفت، این کار را به انجام برسانند. مردم ایران طبعاً خواستار جلب حمایت افکار عمومی جهان از مبارزات حق‌طلبانه جنبش و محکومیت رژیم

اسلامی بخاطر سرکوبگری‌ها و پایمال کردن حقوق بشر در ایران هستند ولی با هرگونه دخالت خارجی در تعیین سرنوشت و آینده شان مخالفت می‌ورزند.

۱۰- با وجود رشد و گسترش سریع جنبش اعتراضی مردم طی ماههای گذشته و با توجه به مختصات و شرایط موجود جامعه ما می‌توان دید که این جنبش هنوز ظرفیت کامل خود را به میدان نیاورده است. بخش بزرگ از این کوه یخ عظیم که از تابستان تا کنون نمایان شده، هنوز فرصت و امکان ظهور نیافته است. کارگران و تهیدستان که امروزه از شدت بیسابقه‌ای از بیکاری رنج می‌برند و بواسطه گرانی روزافزون، زیستمایه اندک آنها دستخوش سودجویی‌ها و ماجراجویی‌های حکومت اسلامی و شرکای سرمایه‌دار آن قرار گرفته است، هنوز سهم و جای سزاوارشان را در این جنبش نیافته‌اند. گرچه کارگران، حاشیه‌نشینان، کارمندان، معلمان و دیگر اقشار زحمتکش و محروم به صورت فردی یا گروهی در این حرکت مشارکت دارند ولی جای حرکات و مبارزات دسته جمعی و اعتصابات آنها در این میان خالی و یا خیلی محدود است. سرکوب، پراکندگی و ضعف جنبش چپ در ایران و سرکوب و نقصان تشکلهای صنفی مستقل و نبود چشم انداز یا نومی‌نوی نسبت به تحولات ثمربخش می‌تواند از جمله علل این مسئله و این کمبود بزرگ جنبش عمومی جاری باشد. اما علتی که در شرایط امروز بیش از همه به چشم می‌خورد، نبود یا کمبود ارتباط و اطلاع‌رسانی در بین اقشار مختلف اجتماعی است. در وضعیت سانسور حاکم بر جامعه، آن دست از انتشار و گروه‌هایی که امکان دسترسی به اینترنت ندارند و نمی‌توانند از امکانات تلویزیونهای ماهواره ای خارجی هم استفاده کنند، عملاً راه دیگری برای خبرگیری و خبررسانی جز ابزارها و شیوه‌های سنتی ندارند که طبیعتاً سرعت و دامنه اینها نیز محدود است. گسترش و تقویت مبارزات و جنبشهای صنفی و اجتماعی در پیوند با جنبش عمومی مردم و تلاقی پیکار برای آزادی و مبارزه برای نان، می‌تواند پتانسیل‌های بزرگ جنبش را به منصفه ظهور رساند.

۱۱- نقیصه بزرگ دیگر جنبش در مرحله کنونی، نبود استراتژی مشخص برای پیشبرد جنبش و فقدان الترناتیو معتبر و مؤثر در مقابل وضعیت حاکم است که این مسئله طبعاً با فقدان رهبری جنبش جاری نیز ارتباط می‌یابد. گفتیم که ویژگی خودانگیختگی و خودگردانی تاکتونی و همچنین تنوع و ترکیب رنگین کمان این جنبش از نقاط قوت آنست. اما برای تداوم و توسعه آن، حصول حد معینی از هماهنگی‌های تاکتیکی و استراتژیک و شکل‌گیری بدیلی مشخص و امید آفرین، بیش از پیش ضروری می‌شود. ایجاد و تقویت نهادهای کانونی و ائتلافی مستقل در عرصه‌های مختلف فعالیت و حیات اجتماعی، همکاری و اتحاد شخصیتها، نیروها و جریانات دموکرات، چپ و تریقخواه و هماهنگی و همگرایی میان آنها، می‌تواند در راستای تدوین استراتژی مشترک و شکل‌گیری الترناتیو معتبر برای تحقق اهداف جنبش دموکراتیک مردم مفید و کارساز باشد. جنبش جاری مردم، ضمن استمرار خویش باید بتواند بر این نقیصه فائق آید زیرا که در غیر این

صورت همانطور که تجارب خود جامعه ما و دیگر جوامع هم نشان داده است، جنبشهای بزرگ و اثرگذار اجتماعی هم می‌توانند با توقف و ناکامی روبرو شوند.

۱۲- در پرتو ملاحظات بالا، اکنون می‌توان به این پرسش پرداخت که آیا جنبش مردم در وضعیت کنونی از حیثه «رفرم» (تغییرات محدود یا وسیع به شیوه تدریجی) فراتر رفته و به مرحله «انقلاب» (تغییرات رادیکال دفعی) رسیده است؟ شعارهای تغییر رژیم به دفعات و در سطحی وسیع در این جنبش طنین انداز شده است و کمتر کسی نیز امروز تردید دارد که هرگاه فرآیندومی در شرایط آزاد برای نفی رژیم حاکم برگزار گردد از رأی مثبت اکثریت وسیع مردم برخوردار نشود. اما در برابر این خواست وسیع «سلبی»، هنوز و تا به امروز خواست «اثباتی» وسیع و یا جایگزین مورد قبول و توافق توده‌ها، شکل نگرفته است. هر چند که رابطه مردم با حکومت بویژه در پی تحولات شش ماه گذشته، عمیقاً و وسیعاً تغییر یافته است و سرعت و وسعت تحولات در چنین شرایط حساسی نیز به سوابق قابل پیش بینی است، ولی جامعه و جنبش عمومی مردم هنوز در موقعیت انقلابی قرار نگرفته است.

رژیم اسلامی حاکم هنوز می‌تواند با امکانات موجود خود با دستگیری‌های وسیع تر فعالان، اعلام حکومت نظامی، راه انداختن حمام خون، جنبش حق‌طلبانه مردم را مهار و متوقف کرده و چند صباحی بر عمر تبهکارانه خویش بیفزاید. احتمال عقب نشینی و پذیرش بخشی از خواست‌های مردم از جانب گردانندگان حکومتی، بسیار اندک است ولی منتفی نیست و این حالتی است که با شدت‌گیری شکافهای درونی و ناتوانی در سرکوب جنبش رژیم، در آستانه سقوط واقع شود. در این حالت، مذاکره علنی برای جلوگیری از خونریزی و صدمات بیشتر به لحاظ اصولی می‌تواند مطرح شود. لکن روشن است که مذاکره ای که بخواهد جنبش جاری مردم را وجه المصلحه «چانه زنی در بالا» و «ارامش فعال» در پائین قرار بدهد، بنا به تجربیات تلخ سالهای گذشته، از سوی مردم نفی و طرد می‌شود.

۱۳- از دیگر الزامات رشد و گسترش آتی جنبش اعتراضی مردم، یکی هم این است که روند همکاری‌ها و هماهنگی‌های درونی جهت تدوین استراتژی مشترک، شعارها و خواستهای مشترک و همگانی آن را نیز مشخص نماید. گفتیم که در این جنبش خودجوش و متکثر، اقشار و لایه‌های مختلف جامعه خواست‌ها و مطالباتشان را بر زبان می‌آورند. شعارهاست که با واژه‌ها و عبارات گوناگون سر داده می‌شود، شعار دیگری که از آغاز جنبش اعتراضی تا کنون مرتباً تکرار شده و می‌شود و به صورت «کف» مطالبات مشترک معترضان درآمده است، خواست برکناری احمدی نژاد است، هرچند که در تظاهرات اخیر شعارها علیه شخص خامنه‌ای فزونی یافته است. خواستها و حقوق دموکراتیک نیز البته، جایگاه مهمی در مجموعه شعارها دارند. انتخابات آزاد با نظارت بین‌المللی از جمله آنهاست که می‌تواند به عنوان یکی از شعارهای مشترک جنبش مطرح گردد. لکن ناگفته

پیداست که این خواست، < صفحه ۱۹

صفحه ۱۸ &lt;

صرف نظر از عملکرد رژیم، در تعارض با قانون اساسی آن قرار می‌گیرد که دین و دولت را تلفیق و «ولایت مطلقه فقیه» را هم در جایگاهی فراتر از قانون قرار داده است. بنابراین خواست انتخابات آزاد، خواه ناخواه موضوع تغییر قانون اساسی رژیم را به میان می‌کشد، در حالی که موسوی و طرفدارانش خواهان اجرای بدون تنازل، همین قانون هستند. مسئله کلیدی در اینجا همانا «جدائی دین از دولت» و یا به قول تظاهرکنندگان در «۱۶ آذر»، «شعار ملت ما / دین از حکومت جدا» است که بدون طرح و پیگیری آن توسط جنبش مردم، غالب شعارهای آزادی و دموکراسی خواهی آنها نیز تعلیق به محال و ناکام خواهد شد. در میان مجموعه شعارهای مطرح شده تا کنون، کمترنشانی از «نان» (حق کار، اشتغال، بهداشت، مسکن و...) به چشم می‌خورد، در صورتی که نه تنها زحمتکشان و تهیدستان، بسیاری از اقشار دیگر نیز به درجات متفاوت، «غم نان» دارند. رفع این نقصان، نه فقط برای جلب افکار بیشتر و تقویت جنبش که برای افشای ماهیت کاملاً دغلبازانه، «عدالت پروری رژیم» و صدقه دهی های «دولت امام زمان» ضرورت دارد. بر خلاف تصورات مصلحت اندیشانی که از «تند شدن شعارها» و «بالا رفتن سطح مطالبات» بیمناک شده‌اند، توده‌های مردم در جریان مبارزات قبلی و جاری خود به تجربه دریافته‌اند که رژیم حاکم به سهولت به خواست‌های حق طلبانه‌شان نمی‌دهد، مگر آن که «خطر» از دست رفتن کنترل اوضاع را احساس کند و یا در سراسیمه سقوط قطعی قرار بگیرد. بدیهی است که در تنظیم و تعیین شعارهای واحد و متمرکز جنبش مرکب و متنوع موجود، افزودن بر خواستهای مشترک شرکت کنندگان، ملاحظات مربوط به جلب نیروهای بیشتر به جنبش و متقابلاً ریزش افزونتر در قوای دشمن را در مد نظر قرار می‌دهند. اما این موضوعی است که به مسئله تأمین حد معینی از هماهنگی و همکاری در میان نیروها و گرایشهای درون جنبش جهت تضمین مداوم و گسترش آن ارتباطی می‌یابد.

در شرایط حاضر همکاری و اتحاد عمل نیروهای آزادیخواه و دمکرات معتقد به جدائی دین از دولت و مدافع مطالبات جنبش های اجتماعی در ایران، ضرورتی است تاریخی و انکارناپذیر. لازم است تا اپوزیسیون دمکرات و آزادیخواه که برای استقرار دموکراسی، جدائی دین از حکومت و حفظ استقلال و صلح مبارزه می‌کنند، تلاش‌های خود را برای سامان دادن به یک جبهه سیاسی دمکراتیک و آزادیخواه دو چندان کنند.

سازمان ما که از دیرباز همواره بر ضرورت همکاری، اتحاد عمل و هماهنگی نیروهای آزادیخواه و دمکرات تاکید داشته، آماده است تا دست همه این نیروها را برای همکاری تا رسیدن به یک ائتلاف پایدار سیاسی برای استقرار یک جمهوری دمکراتیک و لائیک به جای جمهوری اسلامی در ایران، بفشارد. □

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران  
۳ بهمن ۱۳۸۸ - ۲۳ ژانویه ۲۰۱۰

کمیته نروژی- ایرانی حمایت از مبارزات مردم ایران

## مصاحبه مطبوعاتی آقای میدری کنسول سابق جمهوری اسلامی در اسلو و بیانیه مطبوعاتی ایشان خطاب به مردم ایران و جهان

آقای حیدری ضمن تکذیب اظهارات مقامات رژیم اعلام نمود که مرتضی حیدری هیچگونه خویشاوندی با او ندارد همچنین فرزندش در حال حاضر در مقطع دبیرستان تحصیل می‌کند و قرار است چند سال دیگر به دانشگاه برود. از مدت خدمت او نیز ۸ ماه دیگر باقی مانده و تا ماه سپتامبر اجازه اقامت در نروژ را دارا می‌باشد.

آقای حیدری اعلام کردند که رژیم جمهوری اسلامی هینتی از ایران به نروژ اعزام کرده تا با وی دیدار کند و به او قول داده‌اند چنانچه به ایران بازگردد، از هرگونه امکانات مالی برخوردار خواهد شد. آقای حیدری اعلام نمود که به هیچ عنوان با نمایندگان رژیم دیدار و گفتگو نخواهد کرد.

آقای حیدری علاوه بر مصاحبه خود، بیانیه‌ای مطبوعاتی که خطاب به مردم ایران و جهان نوشته است را در اختیار کمیته نروژی- ایرانی حمایت از مبارزات مردم ایران قرار داد تا آن را منتشر نمایند. □

روز پنجشنبه ۱۴ ژانویه ۲۰۱۰ برای نخستین بار آقای محمد رضا حیدری کنسول سابق جمهوری اسلامی در اسلو، مقابل دوربین تلویزیون دولتی نروژ ظاهر شد و به مدت یک ساعت مصاحبه نمود. او در این مصاحبه دلایل استعفاء خود را اعلام و پیرامون وضعیت فعلی خود گفتگو کرد. آقای حیدری اعلام نمود که استعفايش در اعتراض به نقض حقوق بشر و سرکوب مردم در ایران است و این اقدام را برای حمایت از مبارزات مردم ایران علیه دیکتاتوری انجام داده است.

آقای حیدری در محل اقامت خود که توسط نیروهای امنیتی و پلیس نروژ محافظت می‌شد، پذیرای هینتی از سوی کمیته نروژی- ایرانی حمایت از مبارزات مردم ایران شد. نماینده بخش زنان این کمیته با اعطای سبد گل به ایشان، از اقدام انسان دوستانه و شجاعانه آقای حیدری تشکر کرد و به وی اطمینان داد که آغوش گرم ایرانیان در داخل و خارج از کشور به‌سوی وی و اعضای خانواده‌اش باز است.

### بیانیه مطبوعاتی محمد رضا میدری به مردم ایران و جهان



همانطور که در خبرها منتشر شده بود:

اینجانب محمد رضا حیدری در اعتراض به نقض آشکار حقوق بشر در ایران، پامبال شدن آرای مردم میهنم در انتخابات ریاست جمهوری و در اعتراض به کشتار و سرکوب مردم کشورم توسط جمهوری، از سمت خود در سفارت جمهوری اسلامی استعفاء داده‌ام و تمامی ادعاهای غلط وزارت خارجه جمهوری اسلامی در مورد وضعیت شغلی‌ام را رد می‌کنم.

اینجانب از جنبش آزادیخواهانه مردم ایران حمایت می‌کنم. ایران به همه ایرانیان با هر گرایش و فکری تعلق دارد. تنها همبستگی و اتحاد همه ایرانیان ضامن آزادی مردم ایران است.

من از دولت جمهوری اسلامی می‌خواهم به سرکوب مردم عزیز میهنم، بیدرگ خاتمه دهد و کلیه زندانیان سیاسی بویژه افرادی را که در جریان تظاهرات های اخیر دستگیر شده‌اند را آزاد کند.

### درگذشت دانیل بن سعید



روز سه شنبه دوازدهم ژانویه ۲۰۱۰، دانیل بن سعید، فیلسوف و کمونیست انقلابی فرانسوی به دنبال بیماری طولانی سرطان در سن شصت و چهار سالگی چشم از جهان فرو بست.

او در سال ۱۹۴۶ در شهر «نولوز» فرانسه به دنیا آمد. تحصیلات عالی خود را در مدرسه عالی «سن کلود» به پایان رساند. از فعالین دانشجویی در مبارزات سال ۱۹۶۸ فرانسه بود و در صفوف جوانان انقلابی کمونیست در کنار «آلن کلوین»، پایه‌گذار آن، فعال بود. سپس به همراه وی در وحدت با «حزب بین المللی کمونیست»، سال ۱۹۶۹، حزب جدید «لیگ کمونیست» را ایجاد کرد و سالها عضو رهبری

من از جامعه جهانی تقاضا می‌کنم که از جمهوری اسلامی بخواهند تا به کشتار و سرکوب مردم خاتمه دهد و در عمل به رعایت حقوق بشر در ایران پایبند باشد. من از جامعه بین المللی می‌خواهم که در این روزهای حساس، از مبارزات آزادیخواهانه مردم ایران در مقابل دیکتاتوری و سرکوب حمایت کند.

پیام دیگر من به تمامی کارمندان و دیپلماتهای جمهوری اسلامی است. از همکاری و خدمت به رژیمی که شهروندانش را چنین بیرحمانه سرکوب و آنان را ترور می‌کند و یا در سپاه‌های بی نام و نشان پس از شکنجه و آزار می‌کشد، همکاری نکنند. اگر هدف من و آنها خدمت به مردم و شهروندانمان بوده است، در این شرایط، ادامه همکاری با جمهوری اسلامی، همکاری و خدمت به دیکتاتوری و استبداد است. هموطنان، به مردم بیویندید و سفارتخانه‌ها جمهوری اسلامی را ترک کنید.

محمد رضا حیدری، نروژ- اسلو

پنجشنبه ۲۴ دی ۱۳۸۸ - ۱۴ ژانویه ۲۰۱۰

آن بود. این جریان جدید به «انترناسیونال چهار» پیوست.

وی سپس در ایجاد «حزب جدید ضد سرمایه‌داری» فرانسه فعال و تئورسین اصلی آن نیز بود. وی همچنین همزمان عضو دفتر اجرایی بین الملل چهار بود. نظرات سیاسی و تئوریک وی تأثیر بسیار و غیرقابل انکاری در جریان «بین‌الملل چهار» داشت.

وی استاد فلسفه در دانشگاه پاریس هشت بود. تحقیقات وی در مورد «کارل مارکس» و «والتر بنجامین» شهرت جهانی دارد و همچنین در اواخر عمر تحقیقاتی در زمینه «پست مدرنیسم فرانسه» کرده است.

از وی آثار بسیاری در زمینه های فلسفه، اقتصاد، علوم اجتماعی و کارهای تحقیقاتی پیرامون مارکس باقی مانده است. □

## جنبش مردم مرعوب نمی‌شود اعدام‌ها را متوقف کنید!

سحرگاه پنجشنبه ۸ بهمن ماه ۱۳۸۸، محمد رضا علی زمانی ۳۷ ساله و آرش رحمانی پور ۱۹ ساله، در زندان اوین تهران اعدام شدند. اتهام هر دو نفر از سوی دادستانی رژیم، محاربه با رژیم اعلام گردیده است. محمد رضا علی زمانی در اسفندماه گذشته و چند ماه قبل از انتخابات دستگیر شده بود. علاوه بر این، امروز از سوی دادستانی رژیم پنج تن دیگر نیز محارب خوانده شدند و در معرض خطر اعدام قرار گرفتند.

آرش رحمانی دومه قبل از انجام انتخابات دستگیر شده و به گفته وکیل وی، اساسا اتهامات منتسبه به وی مربوط به زمانی است که او کمتر از ۱۸ سال داشت. وکیل آرش می‌گوید، اومخفیانه محاکمه و نیز اجرای حکم درباره وی مخفیانه صورت گرفته است. همچنین آرش تحت فشار و شکنجه قرار داشته تا در مقابل آزادی خواهرش، به اتهامات مورد نظر دادستانی رژیم اقرار کند.

در همین حال در طی هفته‌های گذشته احسان فتحاحیان و فصیح یاسمنی از زندانیان سیاسی کرد، خدایار رحمت زهی شهنازی از فعالان سیاسی - فرهنگی بلوچ نیز اعدام شده‌اند. همچنین براساس اعلام دادستان و به گزارش دادرسی عمومی و انقلاب تهران، ۹ نفر دیگر نیز در لیست محکومین به اعدام قرار دارند. علاوه بر این، ۲۱ فعال سیاسی کرد نیز همچنان در معرض اعدام قرار دارند. سیاست‌های سرکوبگرانه رژیم، از دستگیری،

زندانی و شکنجه و تجاوز گرفته تا ترور و قتل و به‌ویژه خشونت‌های عریان در روزهای عاشورا و تاسوعا، نتوانسته است جنبش مردم در خیابان را به خانه‌ها برگرداند. رژیم با گسترش و تسریع صدور و اجرای احکام اعدام و با سرکوب بیشتر، تلاش می‌کند در مواجهه با جنبش مردم که بنیاد این نظام را هدف گرفته، این جنبش را مهار کند و از پیشروی باز دارد. هفت ماه گذشته نشان داده که اصلی‌ترین سیاست رژیم در مواجهه با جنبش مردم، سرکوب هرچه بیشتر آن است. هم اکنون با توجه به فرارسیدن سالگرد انقلاب ۲۲ بهمن، رژیم تلاش دارد تا برای کنترل اوضاع و مهار آن، با گسترش سرکوب و صدور احکام اعدام، توده‌ها را از حضور در خیابان بازدارد.

ما صمن محکوم کردن این اعدام‌ها، خواهان توقف سریع آنها هستیم.

ما همه هموطنان، فعالین سیاسی-اجتماعی، نهادهای مترقی و احزاب و سازمان‌های چپ و دموکرات و ترقی‌خواه را دعوت می‌کنیم، تا به هر شکل ممکن، در مخالفت و اعتراض به این اعدام‌ها و برپائی اعتراضات برای جلوگیری از ادامه و گسترش آن، همکاری‌های ضروری و لازم را به‌عمل آورند. ما به سهم خود دست همه پیکارگران در این عرصه را می‌فشاریم.

**کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران**  
شنبه ۱۰ بهمن‌ماه ۱۳۸۸

**پیام سازمان اتحاد فداییان خلق ایران- سونیس**

### به حزب دموکرات کردستان ایران (کمیته سوئیس) به مناسبت ۶۴مین سالروز دو ری‌بندان

دوستان گرامی، هم میهنان ارجمند ۶۴مین سالروز ۲ ری‌بندان را به مردم کردستان ایران، به اعضاء و هواداران حزب دموکرات کردستان ایران و همه مبارزان راه آزادی و عدالت اجتماعی، رفع ستم ملی و دموکراسی در ایران، شادباش می‌گوییم.

۶۴ سال پیش پیشوا قاضی محمد و یارانش در مبارزه علیه استبداد و پایان دادن به ستم ملی در کشور، پایه‌گذار راهی بودند که بعد از گذشت بیش از شش دهه، همچنان الهام بخش مبارزان ملت‌های ساکن ایران و بخصوص هم میهنان کرد ماست. بزرگداشت «۲ ری‌بندان»، یاد آور مبارزات و از خود گذشتگی‌های مردم کردستان ایران است که در راه رفع ستم ملی در کردستان و استقرار دموکراسی در کشور در برابر یورش استبداد علیه دستاوردهای مردم کردستان ایران تا پای جان استادگی کردند، بزرگ مردان و مبارزانی چون زنده یادان دکتر عبدالرحمن قاسملو و دکتر صادق شرفکندی از رهبران و شخصیت‌های برجسته‌ای بودند که به همراه یارانشان نه فقط تأثیر گذار بر جنبش خلق کرد، بلکه تأثیر گذار بر جنبش دموکراسی‌خواهی و عدالت‌خواهی کشور بودند.

دوستان، رفقا و هم‌زمان گرامی، جمهوری اسلامی که بقای خود را در اعمال تبعیض و سرکوب ملیت‌ها، دستگیری، شکنجه و اعدام مخالفین می‌بیند، در پی ماههای اخیر با جنبش اعتراضی میلیون‌ها نفر از هموطنانمان مواجه شده است. جنبش اعتراضی اخیر که به بهانه تقلبات

انتخاباتی ریاست جمهوری شروع گردید، در واقع نتیجه بلافصل بیش از سی سال اعمال خشونت و نقض حقوق شهروندی هموطنانمان توسط همین رژیم قرون وسطانی است. این جنبش اعتراضی که روز به روز بردارنده آن افزوده می‌گردد مصمم است که عمده‌ترین مانع بر سر راه استقرار دموکراسی و عدالت اجتماعی را که همانا رژیم جمهوری اسلامی است از سر راه بر دارد.

دوستان گرامی در چنین شرایطی، ما ضمن گرامی داشت ۲ ری‌بندان و شادباش آن به هم میهنان کرد، حزب دموکرات کردستان ایران و همه احزاب و نیروهای آزادی‌خواه کردستان ایران، همکاری احزاب آزادی‌خواه و دموکرات کرد ایرانی را با نیروهای انقلابی و دموکرات کشورمان برای برچیدن نظام جمهوری اسلامی و استقرار دموکراسی و عدالت اجتماعی و رفع هرگونه تبعیض طبقاتی، ملی و جنسیتی در کشور، ضروری و مهم می‌دانیم. ما خواهان ایرانی دموکراتیک برای تأمین یکپارچگی کشور بوده و از هرگونه کوششی که در جهت حل دموکراتیک مسئله ملی انجام گیرد استقبال می‌کنیم.

زنده باد یاد و خاطره ۲ ری‌بندان گرامی باد یاد و خاطره جانبختگان راه آزادی و عدالت اجتماعی سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ایران

**سازمان اتحاد فداییان خلق ایران- سونیس**  
۲۲ ژانویه ۲۰۱۰



## اتحاد کار

شماره ۱۶۳

بهمن ۱۳۸۸ - فوریه ۲۰۱۰

ETEHADE KAR

February 2010

Vol. 15 - No. 165

تماس با روابط عمومی سازمان:

نامه‌های خود را به آدرس زیر  
- از یکی از کشورهای خارج -  
برای ما پست کنید.

آدرس سازمان در فرانسه:

AZAMI  
116 RUE DE CHARENTON  
75012 PARIS, FRANCE

آدرس پست الکترونیکی سازمان:

etehadefadaian@wanadoo.fr  
info@etehadefadaian.org

آدرس صفحه سازمان در اینترنت:

www.etehadefadaian.org

تلفن: ۰۳۳ ۶۲۰۵۱۴۱۱۲

فاکس: ۰۴۹ ۲۲۴۱۳۱۰۲۱۷

بها معادل: ۱/۵ یورو

گرامی باد  
۱۹ بهمن  
سالروز تولد  
جنبش فدائی